

عین ابتدا و سوگند خدا بر این تحقیق باز داشته شد آن فراده و حال آنکه بدستی آن فراده بر این در خیال انداخته شد
 بر ما که آن فراده سخت تر و بیشتر است از رومی بر شدن از خودش که درخت بود یعنی همه آب خوردند و برگ زدند و آن
 فراده بحال خود بود و بچنان بر بود که درخت بود و برای مبالغه فرمود که از درخت برتر بود و قطع بفرمیده بلفظ مجهول و تخمیل
 مضارع مجهول از تخمیل و ملته کبیر هم و سکون لام و ابتدای نیز مجهول است متفق علیه + + و محسن جابر قال سرنا مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی نزلنا و اوبیا فیج بقاء و عامی همه گفت جابر سیر کردیم ما با آنحضرت تا آنکه فرود
 آمدیم وادی فراخ را فذهب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقینی حاجت پس رفت آنحضرت که فضا کند حاجت
 خود را و حاجت انسانی است فامریت یا سیرت پس ندید چیزی را از دیوار یا تل و سنگ که پرده کند بدان از مردم و او را
 شجر تنبیا علی الوادی و ناگاه دید آنحضرت دو درخت را و گر آنه وادی و در روایتی شجر تان و این لفظ ظاهر تر است
 فالطلق رسول الله پس رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی احدیها بسوی یکی ازین دو درخت فافخذ بعضین من اعضائها
 پس گرفت آنحضرت شاخی از شاخهای درخت را فقال القادی علی باذن الله پس گفت آنحضرت گردن نه و فرمان
 بر واری کن گرد آئیده بر من بدستوری خدا فالتقوت مود پس گردن نهادن و خیرت با آنحضرت کالبعیر کثوش اللیثی
 یصانع فائده مانند شتر خوب در بینی کشیده که مطاوعت و فرمان بر واری می کند از پیش کشنده خود را شناسان کبیر فاع
 مع شیبین عجین چوبی که در بینی شتری اندازند تا بیشتر و شتاب تر شود در انقیاد و مصانعت در اصل یعنی رشومت
 و ادن و مد است نمودن است و مراد اینجا اطاعت و انقیاد است حتی الی الشجرة الاخری تا آمد آنحضرت درخت
 دیگر فافخذ بعضین من اعضائها پس گرفت شاخی از شاخهای او فقال القادی علی باذن الله فالتقوت
 مع کذک بچنان که درخت نخست آمده بود حتی اذ کان بالمنصف مما بینهما تا وقتی که شد آنحضرت در میان
 راه آن دو درخت منصف بفتح میم و سکون نون و فتح صاد جای میان در میان دو با قال التمام علی باذن الله گفت
 آنحضرت بهم بچسبید بر من بدستوری خدا التیام اتفاق کردن و ساز و آوری نمودن فالتما تاسیس بهم چسبیدند آن
 دو درخت بجلست آمدت نفسی جابری گوید پس شستم من در حالی که صدیث می کنم نفس خود را و سخن می گویم باوس
 یعنی در وقوع این امر عجیب که دیدم از آنحضرت با خود گفتم که این چیست و چگونه است یا در چیزهای دیگر چنانکه عادت
 انسان می باشد که با خود در سخن می باشد و آنرا صدیث نفس می گویند فحانت منی لفتتیس ظاهر شد ازین التفات
 و مگر استینی بجای یعنی مشغول بودم بنفس خود و التفات ندانستم هیچ چیز پس التفات کردم و مگر استیم فاذنا یا رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم مقبلایس ناگاه می بینم آنحضرت را که رومی آرنده است با نیجانب و اذ التجرین فدا و ترقا
 و ناگاه می بینم آن دو درخت را که تحقیق جدا شده اند فقامت کل واحدة منها علی ساق پس ایستاد هر یکی از آن دو
 درخت بر سر شاخ خود چنانکه بر حالت اصلی خود بودند و او را مسلم + + و محسن نیز بدین ابی عبید بفرمیدین و فتح با تا سلسله

گفته است مولی سلمه بن الاکوع قال ربت اثر ضربه فی ساق سلمه بن الاکوع گفتمت زید ویدم نشان زونی در ساق سلمه
 فقلت پس گفتم یا ابا سلمه کنیت سلمه بن الاکوع است مانده اضربه چیست این اثر ضربه قال ضربه اصابتی یوم صبر
 گفتم این اثر ضربه است که رسیده بود هر روز غزوه خیمه فقال الناس صیب سلمه پس گفتند مردم رسیده شد سلمه یعنی
 کشته شد و بر بعضی ضربه شد رسیده که مردم گمان بردند که مرد فاتیبت الهی پس آمدم بغیر اصله علی الله علیه وآله وسلم فقلت
 فیه ثلث لفتات پس در دیدم آنحضرت در آن موضع سه و میدانی نما اشتکلیتها حتی الساعة پس شکایت نکردم آنرا
 و در ونداشدم تا این ساعت رواه البخاری + ۱۹ + و عن انس قال نعی الهی صلی الله علیه وآله وسلم زید ا
 و جعفر او این روایت را رواه للناس گفت انس خبر رسانید آنحضرت بموت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدا الله
 بن رواحه از برای مردم قبل ان یا تیمم خیر هم پیش ازان که بیاید مردم را خبر موت ایشان و این سه صحابی در
 غزوه موتی بضمیمیم که شهری است از شام و رسیده ثمانیه شهید شدند و مسلمانان سه هزار بودند و مردم صد هزار
 و تمام این قصه مسطور است و کتب سیر فقال پس گفت آنحضرت در بیان کیفیت شهید شدن ایشان اخذ المرأیه
 زید گرفت را ایت نخستین زید بن حارثه فاصیب پس کشته شد ثم اخذ جعفر فاصیب پسر گرفت را ایت را
 جعفر بن ابی طالب پس کشته شد ثم اخذ بن رواحه لیتر گرفت را ایت را عبد الله بن رواحه فاصیب پس کشته شد
 و عیناه نذر فان می گفت آنحضرت این حکایت را و بر دو چشم آنحضرت اشک می ریختند حتی اخذ المرأیه سیف من
 سیوف الله تا آنکه گرفت را ایت را آنکه لقب او تمشیر است از تمشیر های خدای یعنی خالد بن ولید و گویند که گفت
 تمشیر از دست خالد بن ولید در آن روز شکسته شد حتی فتح الله علیه تا آنکه کشتا و خدای تعالی بر مسلمانان یعنی
 نصرت داد ایشان را بر مردم مسلمانان از دست ایشان بسلامت ماندند رواه البخاری + ۲۰ + و عن عباس
 قال شهدت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم حنین گفت عباس حافضم با آنحضرت روز غزوه
 حنین که بعد از فتح مکه واقع شد و حنین بضم حاء مملو و فتح نون اولی بعد ان تحمیه ساکن است نام موضعی است میان
 مکه و طائف و راه عرفات فلما اتقی المسلمون و الکفار ولی المسلمون مدبرین پس هنگامی که پیش آمدند بیکدیگر
 مسلمانان و کافران بر شتمند مسلمانان در حالیکه پشت و پهنه اند و تحقیقت این نهریت نبود بلکه کشته به پناه آنحضرت آمدند
 تا استمداد جویند از حضرت وی و باطله یک جولانی بود از مسلمانان و قمشه فطلق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رکض فباقی
 پس در استمداد آنحضرت که می جنباید اثر خود را که نام وی ولدل بود بجانب کفار رکض جنبانیدن و آب پیامی قبل کسیر قات و فتح
 موعده جانب این غایت جرات و جاعت است که در میان مکه که کسی بهتر نازد و نا اخذ پیام نبویه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 عنه و حال آنکه من گزیده ام لگام تمشیر خدار اصله علی الله علیه وآله وسلم کفها اراده ان لا یسرب در حالیکه باز میداد مردم نهریت
 خویش لیکه تابانی کند بجله و تیز تر و در پی سبیلان بن الحارث اخذ بکتاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و

ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب ابن عمر رسول الله که از قبیلتان قریش و شحان عرب بود گیرنده بود رکاب آنحضرت را تا تازود اگر فرضا بتازود رکاب بشد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ای عباس ناد اصحاب لسمرة پس گفت آنحضرت ای عباس آوازده خداوندان سمرة را بفتح سین و ضم میم نام درختی است که بیست گردند زین روز صد میوه که آنرا سینه الرضوان خوانند یعنی نداده اهل حدیبیه که در بیوقت برسد فقال عباس وکان رجلا صیفاً یسکت عباس و بود عباس مردی صیبت بفتح صاء و کسر تحتانیه شده مرد بلند آواز با لفظ صامت تعلقت با علی صوفی عباس می گوید پس گفت من با او از بلند خود این صحاب لسمرة کجا اند اصحاب سمرة فقال یسکت عباس و الله لکان عطفتم صحن صمو اصواته بر آینه گو یا باز گشتن اصحاب سمرة هنگامی که شنیدند آواز امر اعطفه البقر علی و اولاده بود مانند گشتن گاوان بر کجه های خود که چگونه تیز و محبت و شوق می آیند چنین این جماعه آمدند فقالوا یسکتند برای اظهار خدمت و طاعت و امتثال امر باللیک یا لیک قال گفت عباس فاقتموا و الکفار یسکتش کردند با کافران و الدعوة فی الانصار و دعوت یعنی استعانت و ند کردن در ضمار بود و یقولون می گفتند غازیان یا مشر الانصار یا مشر الانصار مکر می گفتند ای گروه انصار مدد کنید و یاری دهید قم قصر الدعوة علی نبی الحارث بن اضرخ بستر کوتاه کرده شد دعوت بر اولاد حارث بن اضرخ انصار اولاد و بر اولاد علی اوس دیگر خضر و بنی حارث از اولاد خضر اند فخر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود نبویه کاملتا اول علیها الی قتالهم پس نگاه کرد آنحضرت و حال آنکه وی بر استر خود بود مانند گرون دراز کفنده و زرگر سینه بر بغله بسوی قتال ایشان یعنی صحابه و قتال می کردند و آنحضرت علیه السلام گرون دراز کرده بجانب ایشان می دید فقال بنی هبزم حمی لوطیس گفت آنحضرت این هنگام گرم شدن جنگ است و طیس نفیج و او کسرها همکه یعنی تیز است و مراد اینجا ترسبست فی اصرار و طیس تیزترین و گفته اند که این عبارت از هیچ کی منش از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده نشده است ثم اخذ حصيات بستر گرفت آنحضرت چند سنگریزه فری بهن بوجه الکفار پس انداخت آن سنگریزه مار را بر روی کافران ثم قال انهم موادب محی بستر گفت آنحضرت شکست خوردند این کافران سوگند بر پروردگار محمد فوالله ما هو الا ان رماهم بحصيات پس بخدا سوگند نبود آن انزاهم مگر بسبب آنکه انداخت آنحضرت ایشان را سنگریزه های خود یا نبود واقع مگر انداختن سنگریزه ها فالتاری ای مدعم کلید الا سینه بنام بودم من کمی دیدم تیزی ایشان را کند و امهم بر او می دیدم کار ایشان را پس و نده رواه مسلم + ۲۱ + و عین سبب الحق نام او و درین عهد الله صلی الله علیه و آله وسلم سینه مملو کسره موده و سکون تحتانیه نسبت بسبب که نام مردی است بود ابو اسحق از مشاهیر تابعین که تیرا در واقع از معنی او بهشت صحابی سماع و اردو قال قال رجل لیدر اگر گفت ابو اسحق گفت مردی مراد این عازب را که از مشاهیر صحابه است یا امامت کنیت بر او است فرقم یوم چنین با آن خنجر شما از پیش کافران روز چنین قال گفت بر اولاد و الله ما فی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لیکن خبر مشایخ صحابه بسیم کثیر سلاح و لیکن این مقدار بود که بیرون آمدند جوانان از اصحاب آنحضرت که نبود بر ایشان بسیار سلاح فلقوا تواریساة لا یجاء و

لیسط لعمریس مش آمدند گرویی را از کافران که نزدیک نبود که بقتد مر ایشان را تیری یعنی آهنین تیر اندازان بودند که خطا خورد
تیر ایشان را شکوتم رشقا میکا وون بخون پس تیر انداختند آن گروه این جوانان را تیر انداختنی که نزدیک نبود که خطا کنند
تا قبلو اینهاگ الی رسول شد پس روی آوردند این جوانان آنجا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی جای را گذاشته
پناه بخشند آوردند رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب را بر دست سینه خود بود که آنرا دل نام است
و ابوسفیان بن الحارث یقوده و ابوسفیان که ابن عم آنحضرت بود که تیر انداختند آنحضرت را یعنی نبله او را که در رکاب آنحضرت بود
فتزل و اسفیس فرود آمد آنحضرت از نبله و طلب نصرت کرد از خدا و دعا کرد و قال گفت آنحضرت چنانکه عادت غازیان پیش
در مد نفس خود برای اظهار جلالت و شجاعت و تمسک بپروقه و تقوی انا الهی لا کذب من پیغمبر هیچ دروغ نیست درین انا
بن عبد المطلب من سیر علی بن ابی طالب که مشهور بود بشیرت و غزت و کرم و مصلحت است آنحضرت صحابه را و استاده کرد بصفت و او
سلم و بخاری معناه روایت کرد این حدیث را سلم و مر بخاری است معنی آن و لغزش مر سلم است و فی روایتی لها و در
روایتی مر بخاری سلم را بر آورده است که قال البراکت بر ابن عازب کنا و الله اذا اتمر الباس تقی به بودیم ما وقتی که سرخ
می شد عذاب یعنی قتال و سرخ شدن قتال سختی و تندی اوست چنانکه کسی در وقت غضب می شود و قایم می کردیم
و پناه می بستیم آنحضرت و ان اشجاع منا الذمی بخاومی به و بدستی دلیر و مردانه از ما کسی بود که مقابل می ایستاد باومی و در حال
که روی می بود بر جای می بود یعنی الهی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و معجزه آنجا نزول است و شمار بود و گرفتن سنگ زبا و انداختن
آن جانب کفار و بهریت خوردن ایشان بدان در حدیث اول مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تمیز فقهیست و بعضی گفته اند
که تقاضای آنحضرت و پناه بستن ایشان بومی در انحال این موطن معجزه است و روایت بیرون از جریان عادت + ۲۲ +
و عمر بن سلمه بن الاکوع قال غزونا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حینما ناولی محابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت سلمه
بن الاکوع غزاکم و ما همراه آنحضرت غزوه چنین پس شوتند و پشت دادند یعنی از صحاب آنحضرت فلما عشوا بفتح غنیمت و ضم شیب
معجزه شده رسول الله پس هنگامی که نزدیک آمدند و قصد خیانت کردند کافران با آنحضرت نزل علی بن ابی طالب فرود آمد آنحضرت از آستر
ثم قبض قبضه من تراب من الارض لیسیر گرفت آنحضرت مشت از خاک زمین که سنگ زبا هم در روی بود و استقبال به
و چون هم سیر مقابل کرد آنحضرت بان خاک رویهای کافران را یعنی مقابل رویهای ایشان خاک انداخت فقال
پس گفت آنحضرت این کلمه تبارک است الوجوه شست شد یا زشت با در رویهای ایشان یا ذراتهای ایشان لما خلق الله
منهم نانا الا لا یخسینه ترا با تبارک قبضه پس پیدا نکردند ای تعالی از ایشان هیچ آدمی را یعنی هیچ آدمی نبود مگر آنکه پر کرد و پر دو
چشم او را و آنجا که بان قبضه خاک که انداخت بجانب رویهای ایشان نولوا و در بر کسین بر پشتند کافران در حاله که
نشست و بندد اند فرمود الله شست و او ایشان را خدا ای تعالی و نصرت داد و سلمه انما ناولی محابه رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم فرما هم بین سلمه بن ابی طالب گفت کرد آنحضرت غنیمت های ایشان را میان سلمه انان غنیمت مالی که از جنگ کافران بدست آید

۱۱۱

رواه مسلم + ۲۳ + و بحری بیبره قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حينما كنت ابو بيرة حاضرته مع ابا انخسرت
غزوة حنين را او در مواهب له بنه این مقدمه را و غزوه خيبر ذکر کرده و در صحیح البخاری نیز بخین است فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم لعجل من معي يدعي الاسلام ليس كنت انخسرت مردوی را از جمله کسانی که همراه او بودند دعوی می کرد آن مرد
اسلام را و هیچ کس آن کفر و نفاق ظاهر نبود بروی نه از من اهل النار فرمود این مرد و زخمی است فلما حضر القتال قال لعجل
من شهد القتال ليس بكلامي كما حضرت جنگ مقاتلت کرد این مرد با کافران قتالی که از سخت ترین قتالها بود و کثرت به
اطراح و بسیار شد تا نزد جراح است که جراح کبیر جماعت فجاء رجل فقال ليس امد مردوی را بمحاطبه پس گفت یا
رسول الله اريت الذی تحرت انه من اهل النار قد قاتل في سبيل الله من شهد القتال خبر ده مر از حقیقت حال آن مرد
که خبر می روی تو که وی از اهل آتش است بتحقیق قتال کرد و در راه خدا سخت ترین قتال کثرت به اطراح پس بسیار شد به
جراحات فقال انا انه من اهل النار ليس كنت انخسرت و انا و اگاه باش که وی از اهل نار است فکا بعض الناس يرتاب
پس نزدیک بودند بعضی مردم که شک کنند و صدق خبر آنحضرت که با وجود این جد و جید وی در قتال چون می فرماید که و
از اهل نار است بیست و چهار مرتبه علی ذلک از وجه الرجل الم اطراح پس اتنامی آنکه وی بر آن حال بود ناگاه یافت آن مرد و
جراحات را فابو بیری سیده الی کتانه پس مائل گردانید دست خود را بسوی تیردان خود فاستخرج سماطه پس شمشیر را
و در اکثر روایات بخاری هم بلفظ جمع یعنی بر کشید تیر بار افاتح بهای پس بر پیش سپید خود را بان تیر در حدیث دیگر صحیح بخاری
آمده که آن مرد و شمشیر خود را بر زمین و نهاد و سینه خود را بر تیری شمشیر و زور کرد بر آن تا گشته شد و این منافات ندارد و خبر به تیر
شاید که بیرون کرده باشد او آن تیر کرد چون تمام شد قتل به شمشیر کرد و الله اعلم فاشهد رجال من آلین که رسول الله
فرستاد و دیدند مردان از سلبانان بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا ليس كنت يا رسول الله صدق الله
حديثك رست گردانید خدای تعالی سخن ترا که گفته بودی آنرا از اهل نار است که آنرا فلان و قتل نفس بتحقیق برید خود را
فلان یعنی آن مرد و کشت خود را فقال رسول الله ليس كنت يا رسول الله صدق الله و الله اعلم فاشهد رجال من آلین که رسول الله
گوایی می و هم که من بنده خدا ام و فرستاده وی گاهی که معجزه ظاهر می شد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم گواهی میداد
بر سالت خود از جهت تازگی یعنی که پیدا می شد در آن وقت عینا برای تنبیه و تلقین مردم بدان و فرمود آنحضرت یا ایها
قوم فاذن لایرقل الخبثه الامون ای بدان بر خیز پس اعلام کن مردم را باینکه در غمی آید بشتند اگر سلبان و ان الله اعلم فاشهد
نه الدین بالرجل المهاجر و بدستی خدای تعالی قوی می گرداند این دین را بر مهاجر و جهاد و قتالی و بی ثوری فرستاده
و تناسب کردن رواه البخاری این حدیث دلالت دارد بر آنکه قاتل نفس در روز قیامت در عیب است و نیز است که
اگر مومن است و تصدیق ایمانی دارد و خند در زار نخواهد بود و همچنین است که قاتل مؤمن را در آن نفس می کشد
قاتل مومن است و در آن مجید علم بخورد و می داند کرده و علماء و ان ما یستدبره الله و الله اعلم فاشهد رجال من آلین که رسول الله

گفته اند که اگر چه مؤمن است اما این قسم مؤمن منحل است و زنا ریس ایشان غلو و نار مخصوص کافر نمی دارند اما این قول شاذ است مخالف اجماع اهل نهیب سنت و جماعت و در خصوص بن مرد که گفته او در حدیث گذشت می گویند که وی منافق بود چنانکه خطیب بغدادی گفته است یعنی در واقع منافق بود اگر چه ظاهر بود نفاق وی و الله اعلم + ۲۲ + و سخن عائشه رضی الله عنها قالت سحر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی انی یخيل اليه ان فعل النبي و ما فعله روايت کرده شده است از عائشه که گفت سحر کرده شد آنحضرت تا آنکه بر آئینه در خیال انداخته می شد او را که وی کرده است چیزی را او مال آنکه نکرده است آنرا او در سحر دیگر کرده است که در خیال انداخته می شد که بیاید اهل خود را و جماع کند و نمی آید ایشانرا یعنی ظاهر می شد او را از نشاط و فرح که وی قادر است بزادن زنا را و چون نزدیک می شد با ایشان قدرت نمی یافت بر آن بد آنکه قومی از ملاحده استماع نموده اند عرض سحر و مثال آن از عوارض امراض کفرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و راه سخن انکار و طعن در آن یافته و توهم کرده اند که برین تقدیر تمام در شریعت و اقوال و افعال وی مانند شک و لهتاس راه یافته که شاید ازین قبیل باشد و این توهم زائل و باطل است بعد از وجود لامل قطعیه بر صدق وی و ثبوت نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم و سحر مرضی است از امراض و عارضه است از امراض که جائز است طریای آن بر انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم همین چنانکه سایر انواع مرض و اگر فرض کرده شود چیزی از اختلال در افعال جلالت مرض موجب نمی گردد آن کمال اختلال را در سایر افعال که خللیت نیست در آن مرض را بجز اختلالی صحت و زوال مرض چنانکه در سایر ناموس انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم بر ایشان طریای عوارض شبری از آفات شیرت و آلام و مقام آنچه جائز است بر سایر شبر و گذشته شده است بر حد جسم و طوایر ایشان بر حد شبریت و جلال و اما ارواح و بواطن ایشان معصوم است از آن متعلق بلاء اعلی و گیرنده است علم و وحی را از ایشان اجساد هم ارضیه و ارواح هم سماویه که گویند این معنی دارد و گاهی نگاه میدارد ایشانرا از آفات شبریت و احکام جلالت بطریق اعجاز و غرق عادت از برای اظهار شرف کمال و امتیاز ایشان از سایر بشر و وقتی که تقاضا کند از حکمت چنانکه از تاثیر زهر بر پیودیه و مثال آن نگاه داشت و نزد آنحضرت که تمامان بقاء از هم پیودیه کمتر از سحر این معصوم نیست و حکمت در تاثیر سحر در چشم شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم اظهار حقانیت تاثیر سحر و جریان سنت الهی بر ثبوت آن که اسحق و اظهار نبوت و اثبات آن بود چه سحر در سایر تاثیر نمی کشد و کاوان آنحضرت را سحر می گفتند پس حق تعالی بتاثير سحر در وی ظاهر گردانید که وی ساحر نیست و اینخیل فعل و عدم قدرت بر جماع که در حدیث مذکور شد و طریای مختلف بصر که در بعضی روایات آمده مختل در تبلیغ شریعت و قنای در صدق وی نیست از جهت تمام دلیل بر عصمت و زهبت وی در ابلاغ شریعت و آن در بعضی امور دنیاوی است که آنحضرت برای آن نبوت نشده و فضیلت داده نشده و در هیچ حدیثی و خبری نیامده که صادر شده از وی صلی الله علیه و آله و سلم قولی یا فعلی بر خلاف آنچه اخبار کرده و ابلاغ نموده و مخالف آنچه نفس الامر است گفته و کرده و آنچه مذکور است خواطر و تخیلات است و این تخیلات را صادق عقاود نمی گرد و اثبات نمی نمود و عقاودت وی بر پنج صدق و صدا و اقوال وی بر طریق صحت

۱۱

وعدم فسا و بود و اگر حضرت بصری ہم عالمی شد محل عقل و غیرینو و فاقم و باشد التوفیق و قضیه سحر بعد از رجوع از مدینه بود
 ذی الحجہ پنجم سا و سد و بقاء و گفتند کہ چهل روز بود و در روایتی شش ماه و بقولی تمام سال غالباً قوت و غلبہ می چهل روز بود
 و وجود بعضی آثار تا شش ماه و بقای بعضی و بقایای او تا سال و الله اعلم و طریق علم بدان کہ حاصل شد نیست کہ گفتند عاشره حشر
 از اکان ذات یوم عندی تا وقتیکہ بود آنحضرت روزی نزدیک من دعا الله و دعاہ و دعا کرد آنحضرت خدا را و دعا کرد آنرا یعنی
 دعائی کرد و بعد دعائی کر کرد و بر آن ستم بود و در نیجا دلیل است بر استحباب سننیت دعا نزد حصول مکروه و نزول بلا و گفته اند
 کہ از خواص همان وقت دعائی کنانند کہ وقت اجابت برسد و دیگر انرا می گذارند کہ دعائی کرده باشند تا در وقت خود
 مستجاب می گرد و تم قال پسر گفت آنحضرت اشعرت یا عاشره امی میدانی و غیر و ارے اسے عاشره ان اصدق اوقات
 فیما استفتیتہ کہ دعائی تعالی جواب داد مراد چیزی کہ در خواسته بودم از وی جواب آن جازلی رحلان جلس احدیما
 عند راسی و الاخر عند رجلی آمدند مراد و نشست یکی از آن دو در دوسرین نشست و دیگری نزد پایهای من ثم قال احدیما
 لصاحبہ پسر گفت یکی از آن دو مرد مراد و صاحب خود را اواجع الرجل بیت بسبب درد مندی در بخوری این مرد قال
 مطبوع گفت صاحب وی این مرد سحر کرده شدہ است طلب معنی سحری آید و یکی از معانی طلب سحرست قال گفت آن سبب
 و من طلبہ و کہ سحر کرده است اورا قال لبید بن العاصم لہیودی گفت آن و گیر سحر کرده است اورا لبید بن العاصم ہیودی
 و گفته اند کہ و تحران وی کرده بودند با مردی و شرکت وی قال بنیاذ گفت در چه سحر کرده است قال فی مشط و مساطہ
 گفت سحر کرده است و مشط بضم می و سکون شین و بضم آن و لغات و گیر نیز در او نشاند و مشاطہ بضم موہما کہ از شانہ منت
 و جفت طلوعہ ذکر و غلاف شکوفہ نرکت بضم جیم و تشدید فا غلاف شکوفہ و طلوعہ بفتح طاء و سکون لام شکوفہ و آن بر امی نزو
 ماہ ہر دو می باشد و اینجا شکوفہ زبو و وظاہر آن تکاصیتے و گیر و ارد و جب بموقدہ نیز روایت است و معنی جب و جفت ہر دو
 یکی است قال فاین ہو گفت پس کجا نمادہ اند از اقال فی بیروان گفت در چاہ دروان بفتح ذال بحر و سکون را نام
 چاہی است و در بعضی روایات اروان بفتح ہمزہ و ہر دو صحیح و مشہور است و اول صحیح و اشہر است فذنب ابنی صلی اللہ علیہ
 و آلہ و سلم فی اناس من اصحاب الی البیرس فبت آنحضرت در بیان چند مردم از اصحاب خود بسوی ابن چاہ فقال ہذہ
 البیر التی ارتہا پس گفت آنحضرت ابن چاہی است کہ نمودہ شد مرا و کان ماؤا القاعۃ الحناء و گویا کہ آب آن چاہ آبی
 است کہ تر کرده شدہ است در وی حنا کبیر جا و تشدید نون گویا ہی خوشبوی مشہور است و کان نخلہا روس شیطا طین و گویا
 سٹامی خرمای اوسر نامی دیوان است فاستخرجہ لسیرون آورد آنحضرت آن سحر کہ در آن چاہ نمادہ بود و تورشچی گفته کہ گاہ
 فتم بان می رود کہ مراد بقول وی و خلما کما نمارہوس شیطا طین و رختانند کہ گردان چاہ بودند کہ انہار اشپیہ برس شیطا طین اوہ
 باشند در قبح منظر و لیکن مراد شکوفہ نامی نخل است کہ در چاہ دفن کردہ بودند و عرب رؤس شیطا طین - الیج مناظر سید از نزد
 گفته اند کہ مراد شیطا طین مار نامی خبیث اند کہ انہار اشپیہ شیطا طین کردہ اند متفق علیہ و در روایتی از ابن عباس آمدہ است

که آنحضرت علی و عمار را رضی الله عنهما فرستاد از برای استخراج سحر از بزرگان پس یافتند ایشان در روی غلاف شکوهی که داخل را که در روی تمشال آنحضرت از موم ساخته اند و سوزنهای در روی خلاصه کرده و بسته زده پاینده که بسته اند پس آورد و چهره تمل موندتین را بر آتی که از آن بخوانند که بی گشاده می شود و بر سوزنی که از آن بیرون می آوردند آنحضرت را که گویی و آرامی می شد و شاید که آنحضرت بر سر آن چاه رفته و علی در شمار ابر آمدن درون چاه و بیرون آوردن آن هر که در پیشه و نیز در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود در این کیفیت و در مقام مقام آنها با ستماء و فرمودند که این را در دست نمی دارم + و من ابی سعید الخدری قال لما خرج عنده رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بقیة القبا فی کف من بقیة در شامی آنکه ما نزد آنحضرت بودیم و سال آنکه آنحضرت بخشید که در مالی را او قسم نفتح قان بعد است و معنی مقصود قسم کسب قان معنی خیمب و بخش و این مال از غنایم خنین بود که قسمت کرد از آن بجهت آباء آنحضرت مدینه و الحوزة فیهم نماز بجز و فتح و او سکون تخمینید و کسر صلا و ممل و هو الرجل من بی تیم و زوی الحوزة مردی بود از بی تیم فقال یس گفت آنکه و یارسول الله اعدل عدل کن در قسمت و چه برابر او فقال و یک لمن عدل اذ اطم اعدل یس گفت آنحضرت او بی تو یس که عدل می کند وقتی که من عدل کنم خست و خست است این که این عدل تحقیق نوسید شدی و زبان کار شدی تو اگر نیت تم که عدل کنم زیرا که امید داری و سود مندی شما در عدالت من است و مرا حجت عالمیان ساخته و برای اقامت عدل فرستاده و از من عدالت نوزم شمار اجزای امید می و زبان کاری خیری نیست فقال عمر ابن ابی ان ضرب ثقیه یس گفت عمر رضی الله عنه اذن ده مرا که نیکم کردن او را فقال و عدل قان که صحی باشد گفت آنحضرت بگذار او را تو عرض کن بی بر که او را بدارند که یکم سلو سلو هم تو خوار و خور می نندار و بی از شما تا خور او را بدارند تا زمان خود می بیاورم و روز خور ایار و روز پیشانی بی طرف باز و روز که ایشان مشرتومی از نماز روز شامت و گشتن عملیان نمی شود است اگر چه نماز و روز ایشان یکم قبول نرسید و اگر پیشانی و حبس مثل شوند و خرچ ایشان او را چنانکه می فراید بقرون القرآن ای اوزر قنم خود نزد قرآن را و نمی گذرد قرآن خبرهای ایشان به کسایت است از عدم صدور رسول کحل نابت و قبول بیرون من الدین سابق است من الریسینی و این از من بیانچی بر آید می گذرد تیرا شکار که انداخته می شود و تیر بسوی وی نظیر الی فضل نگاه کرده میشود بسوی چکان تیرانی بصاف نگاه کرده می شود بسوی بصاف تیر بسیر او کسیران بی که پییده می شود بر عدل فضل و با الی وی الی لفسیه نگاه کرده می شود بسوی نفسی هم فتح خون و کسر ضلوع بکشد و تخمینید و بود که نفسی قدح تیر است کسیران و سکون و الی یعنی خوب تیر و این تفسیر از راهی است در میان قول آنحضرت الی قد زده نگاه کرده می شود بسوی قد زوی بقیة قان و فتح ذال معجزه اولی برده می تیر یعنی می گذرد تیرا شکار از چکان با پر افلا بو مجد فی شمی پس بکشد نمی شود در تیر چیزی از آن شکار قد سبق الفرض و الدم و عالی که گشته است تیر سرگین را و خون را یعنی این فرقه همچنین از دین می گذرند که تیر باین صفت از شکار می گذرد که هیچ اثر آن از خون و غیره در هیچ فرودی از پایان تا بالابیدای نمی کرده و باین حدیث استدل الی کرده است کسی که کفر کرده است خوارج را و خطابی گفته است که مراد برین احباب

اجلعت امامت و در بخاری و سلم و این ماجه آمده است که بیرون می آید از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار نگاه
می کند تیر انداز و پیکان پس نمی بیند چیزی و نظری کند و چوب تیر پس نمی بیند چیزی و نظری کند در پس نمی بیند چیزی
و شک می کند در فوق بضم فا و قاف سو فارتا یا سپیده است بومی چیزی از خون بعضی از علما گفته اند که این اشارت
است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوقت در کفیر خوارج بشبه ایمان و از امام مالک از کفیر اهل اهو او سپیده
که آیا کافران ایشان گفت از کفر گنجینه اند ایشان و مثل این از امیر المومنین علیه رضی الله عنه در شان خوارج
تیر نقل کرده اند و الله اعلم اتمیم رجل اسود علامت اصحاب این مرد که ذوسه الخو بصیره است مردی
است که بیرون خواهد آمد از ایشان سیاه رنگ که احدی عضدیه مثل تدمی المرأة کی از دو بازوی وی مانند سیمان
زن است او مثل کهنه یا مانند پاره گوشت تدر و رنج تا و ال بمل و سکون را اصل تدر و در بر وزن تدر حرکت یعنی حرکت
می کند و می آید و می رود آن تارومی او او را ازین جهت ذوالشدیه گویند بضم مثلثه و فتح وال و شدیه تختانی و وی تیر
خوارج خواهد بود و بخون علی خیر فرقه من الناس و بیرون می آیند این مرد و هر که با اوست بلغی بر بهترین گروه
از مردم و اطاعت می کنند ایشان را و مرد بخیر فرقه انجا علی و اصحاب اوست رضی الله عنه قال ابو سعید اتمه انی
سمعت هذا الحديث من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو سعید خدری گوای می و هم که من شنیده ام این حدیث
از آنحضرت و اشهد ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لم و انما هو گوای می و هم که امیر المومنین علی قاتل کرد این
طالبه خوارج را که آنحضرت وصف کرد ایشان را و من با علی کورده ام فامر بک المل فاقم و چون فتح کرد و کشت
ایشان را علی رضی الله عنه طلب کردن و بستن این مرد میان ششگان پس طلب کرده شد فالی بپس آورده شد
او را از و علی رضی الله عنه حتی نظرت الیما انک نظر کردم من بسوی او و یافتم او را علی است الهی بر وصف پیغمبر صلی الله
علیه و آله سلم الهی نعمه و صفی که وصف کرده بود آنحضرت او را یعنی روایتی در روایتی بجای آناه ذوالخو بصیره که در اول
حدیث واقع شده است این چنین واقع شد که قبیل رمل آمد مردی فاشر لعینین فرورفته چشمان در سر اصل غور فر
رفتن آب است در زمین باقی الجبهه بلند و بالا بر آمده پیشانی و ناتی بالفت و تو عضو بمعنی ورم اوست کت لجهیه جز و هم
و کیف ریش مشرف الوصلین بلند خسار با اشرف بلندی و وجهه بر سه حرکت و او خسار مخلوق الرأس تراشیده
سوی سر پس این صفات ذوالخو بصیره است که در زمان آنحضرت بود و ذوالشدیه که بر امیر المومنین علی خروج کرد از قوم است
و تو هم تجاوز و خطاست فقال پس گفت این مرد بان شکلی یا محمد اتق الله ای محمد برهنه کن اطاعت کن خدا و عدل کن فقال
پس گفت آنحضرت من بطع الله او اخصیته پس سبت که فرمان برداری خواهد کرد خدا را و تو که من بیفرمانی که نمی من از به طبع زود فایم
ترم خدا را من در باطاعت چه میکنی فیانمی الله علی اهل الارض پس میگردد اندر خدا تعالی بر تمام زمینیان و غیرستد مرا بر خلق تا عدل
کنم میان ایشان و لا تا منولنه و این میگردانید شما را و اما منی که بند برین بسال رمل قتل پس درخواست از آنحضرت مردی

کتاب لغت ماہیہ فیہ

از صحابہ کرام گفتن وی را که این حرف گفت چنانکه در روایت سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده مرا که بزخم کردن اورا کشتن باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن وی فلما ولی پس چون نیت داد او فرمود قال ان من ضلعتی هذا قوما گفت آنحضرت از اصل این مردگر و بی پیدا خواهد شد یقیناً القرآن لا یجوز حنا جرم می قون من الاسلام مروق السهم من الرمیة ضلعتی کبیرة و وضاع و مجر و بد و غیره بمعنی اصل مراد از اصل این در نسب و مذاہب است آنکه متولد از وی زیرا که خوارج از نسل و اولاد ذوالخویرہ نبودند فیقولون اهل الاسلام ویدعون اهل الاوثان پس می کشند این قوم خوارج مسلمانان را و می گذارند ترک می و بندت پرستان را و جنگ آنها نمی کنند که اہم است لہن اور کتیم لانتلمن قتل عاد فرمود آنحضرت و اللہ اگر فرضا و ریایم من ایشان را و در زمان من باشند بر آئینہ می کشم ایشان را همچو کشتن عاد و مرابکتن عاد اہلاک و اتصال ایشانست بالکلیہ و تعبیر قتل برای مشاکلہ است و الا عاد کشتہ شدہ اند بلکہ بعد صرقتہ ہلاک شدہ متفق علیہ ۲۶ + و عن ابی ہریرۃ قال کنت ادعوا تمی الی الاسلام وہی مشرکۃ گفت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ بودم من می خواندم من ما در خود را با اسلام و کسی بروین مشرکان بودند دعوت ما یوما پس دعوت کردم من ما در خود را روزی فاصمعتی فی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما اگرہ پس شنوا نید ما درین مرا یعنی گفت و من شنیدم از وی در شان و امر آنحضرت چیزی کہ ناخوش دارم گفتن و سے آنرا با ذکر کردن من کہ چون از او بی نیت کہ مرا و کرم است در اول با قطع نظر از ذکر قایت رسول اللہ پس آدم تزویج فرما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و انا ابی و حال آنکہ من گری می کنم بر حال ما در قتل پس گفتسم یا رسول اللہ ادع اللہ ان یهدی ام ابی ہریرۃ و ما کن خدا را و در خواه از و سے کہ راه راست نماید ما در ابی ہریرہ را فقال اللهم اهد ام ابی ہریرۃ پس گفت آنحضرت خداوند اہد ام ابی ہریرہ ما در ابی ہریرہ را فرحت مستبشر ابعوۃ الیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بیرون آمدم من از پیش آنحضرت خوشحال بدعا می آنحضرت کہ کرم بہدایت ما در من فلما صرت الی الباب پس ہنگامی کہ گشتم و آدم بروخانہ فاذا ہو مجاف پس ناگاہ دیدم کہ ویستہ و بر ہم زودہ است سمعت امی خشف قدمی پس شنید ما درین آواز یا ہما سے مرا خشف بنجا و شین مجتہین فحالت مکاتک پس گفت ما در بجای خود باش و ندر یا ابا ہریرۃ و از تصریح باسم ابی ہریرہ و تہ سے وی گفتنا بحال وی و ضیا بقبول قول وی منہوم می گرد و می گوید ابو ہریرہ کہ سمعت خشف قدمی الما و شنیدم جنبانیدن آب را کہ ما درین غسل می کرد و خشفہ بدو خدا و بدو وضو و ہمہ مجر جنبانیدن آب و سوتیق فانتقلت لیست در ہما پس غسل کرد ما درین و پوشید پیراہن خود را و مجلت عن خمار یا و شتابی کرد از سر پوشش خود یعنی از بس شتابی خمار را نتوانست پوشید و خمار کبیر نماز مجر زمان ففتحت الباب پس کتاب ما در در را فرقت قالت یا ابا ہریرۃ اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمد عبده و رسولہ فرحت الی رسول اللہ ابو ہریرہ می گوید پس گشتم و آدم من بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و انا ابی من الفرح و حال آنکہ من گری می کنم از شادی گریہ اقسام است گاہی از شرمی آید و گاہی از شاد و نمی چھی از خوش بلیغان گفته اند گریہ شادی است کہ غم بصورت گریشہ از روی بدر میرود محمد اللہ پس تناگفت آنحضرت خدا را و شکر کرد بر اسلام ما درین و

قال خبروا کنت انحضرت نیک یعنی کلامی گفت متضمن نیکی از دعا و بشارت معجزه اینجا ظهور اثر دعای انحضرت در شان ماورایی هر پرتو فی الحال با وجود آن ابا و امتناع و شدت که وی داشت پس این از تصرف انحضرت بود و روسه و گروانیدن رومی دل اورا از کفر باسلام باذن الله رواه مسلم + ۲۰۰ + و عتبه قال انکم تقولون اکثر ابوهریره عن ابيہی صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابوهریره بد رستی شامی گویند که بسیار کرد ابوهریره روایات احادیث از انحضرت و الله الموعود و لقاحی خدا محل وعده است مرار و زقیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خیانتی و زبیده خدای تعالی روز قیامت خیرای من خواهد بود او انحضرت فرموده است من کذب علی محمد ا الحدیث بعد ازان سبب اکثر خود را بیان می کند و می گوید و ان اخوتی من المهاجرین کان لیغسلکم الصفاق بالاسواق و بدرستی بر اوران من که مهاجران بودند بازمی داشت ایشان را از ملازمت شریف انحضرت دست بردارست زدن بیازار با کفایت است از بیع و شرا که در ان باع و مشتری دست بردارست و دیگر نیزند از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصار کان لیغسلکم غسل اموالهم و بدرستی بر اوران من که انصارند بازمی داشت ایشان را کار مالهای ایشان مراد با اموال نزو اهل مدینه با غنما و زراعت با منی است چنانکه نزو اهل مدینه شتران گویند ان و انصار را باب بیستین و زراعت بودند و کنت امر اسکینا الزم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودم من مرد می سکین که پیوسته می بودم و ملازمت می کردم انحضرت - اعلی ملا ابینی بر پر کردن شکم خود یعنی فقیری بودم هر چه می رسید همان قدر که شکم پر گردد و سد جوع کند قناعت می نمودم تجارتی و زراعتی نداشتم تا بان مشغول شوم و از دربار شریف و در ملازمت شریف می بودم و احوال و اقوال انحضرت را می دیدم و می شنیدم و قال ابینی صلی الله علیه و آله وسلم یوما و کنت انحضرت روزی من بسطت احد منکره توبه حتی قضی مقالتهی بده هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی از شما جامه خود را تا آنکه تمام کنم سخن خود را که این است بشارت است بر عالمی که کرد انحضرت برای همت خود و حفظ و نگاه داشتن و آنچه شنیدند از انحضرت از احادیث ثم بحجبه الی صدره پستر کرد و آرو جامه خود را بسوی سینه خود نمیشی من مقالتهی شبیا ابد پس فراموش کنده چیز از احادیث من که یاد گرفته است همیشه یعنی دعای می کنم بر که جامه خود را فرزند و برکت آن دعا در ان جامه سینه خود نم کند هر چه از احادیث من یاد گرفته است بر گزار یادوی زود و فی سبط منة لیس علی توب غیر با پس بسط کردم گلیم را که نبود بر بدن من جز آن گلیم و مغزه بفتح نون و کسر میم گلیم شبین که در روی سبایی و سبیدی باشد حتی قضی ابینی صلی الله علیه و آله وسلم مقالته تا آنکه تمام کرد انحضرت مقاله خود را یعنی دعای را که خواندم جمعها الی صدری پستر جمع کردم آنرا بسوی سینه خود فوالذمی لعنة بالحق ما نسیت من مقالته ذک الی یومی هذا پس سوگند خدای که فرستاده است او را بر همتی فراموش نکردم از سخنان انحضرت که شنیده بودم تا در روز متفق علیه + ۲۰۰ + و عثمان جبرین عبد الله قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا ترجمینی من ذمی الخصة گفت جبرین عبد الله بجلی که در عزت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت و خلق یگانه بود

گفت مرا آنحضرت ایسا سائیش نمی و خلاص نمی گردانی تو مرا از دمی خلاصه نمی شکنی اورا و اما خلاصه بفتح فاء مجرجه و لام
 و بعضی هر روز نیز آمده و صفا و ملامت تاجانه بود که اورا کعبه الیمامه می گفتند از قبیل چشم در روی تری بود نام او خلعده یا خلعده نام درختی
 است که بدخت می چید خوش و در انجامی روید قلت بی گفتیم بی رحمت می دهم و خلاص می گردانم ترا از آن و می شکنم ترا
 و گنت لایب علی ابنی و بودم من که ثابت و بر جای خود نمی ماندم بر اسپ در سواری می افتادم از روی قدرت و ملک یعنی پس
 ذکر کردم آنرا که من ثابت نمی توانم بود بر اسپ پر پیغمبر اصلی محمد علیه و آله و سلم غصب یدہ علی صدری پس زود آنحضرت دست
 مبارک خود را بر شانه من برای تقویت و بنیت نمودت اثر یدہ علی صدری پس یافتن نشان دست شریف آنحضرت را در سینه خود
 و قال اللهم تمیبه و گنت آنحضرت و دعا کردم مرا خداوند ثابت دار اورا و حکم و بر جا دار بر اسپ بلکه در همه کارها و حالها و احوالها و با
 و گردان اورا راه است نمانده و راه است یافته شده قال فما وقت عن فری بود گنت جریر پس بقی تا دم من از اسپ خود
 بعد از آن از اینجا معلوم میشود که بر کرد آنجناب قوت و دلیری بخشید می بر گمشست و ناتوان نشدی اللهم از قتل تو مرا اول و
 و دلیری بین رو بنشین خوان و شیری بین و من کن رسول الله نصرته ان قلعه الاسد فی اعیانها تجم و ابن ضعیف در وقتی که
 با قاست بلکه معجزه نشد بود چون در خدمت حاجی نظر بدستی که از مردان راه و پهلوانان طریقت بوده می رسیدم دست بر
 پشت این شیر می زدند و می فرمودند اللهم تمیبه اللهم تمیبه اسید و اری تمام است که بر طریقتی بودین ثابت و راح بست نشاد شد
 تعالی فانطلق فی ما یؤخسین فارس من اسب پس روان شد جریر بجانب ذی الخلعده شکستن آن در صد و پنجاه سوار از
 حسن بجا و بین مملکتین بر وزن احمد نام قبائل است از قریش نام کرده شد ندیدان انجبت شدت و صلابت در شجاعت
 و حماسه به معنی شجاعت است فرموده با نثار و کسه بایس سوخت جریر ذی الخلعده را با نثار شکست آنرا متفق علیه + ۲۵ + و سخن
 انس سال ان راجل کان کتیب للبنی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از انس که مردی بود می نوشت برای آنحضرت و می
 یا خیر ان فارتد عن الاسلام و حتی بالمشکرین پس مرتد شد و بازگشت از مسلمانان و باز پیوست مشرکان و این مرد نصرانی
 بود که مسلمان شده و باز مرتد گشته بمشرکت باز رفت فقال ابنی صلی الله علیه و آله و سلم ان الارض لا تقبل بدستی زمین
 نمی پذیرد و اورا و درون خود نمی گذارد فاجبرته ابو طلحه انه اتی الارض التي مات فیها انس می گوید پس خبر داد مرا
 ابو طلحه انصاری که از مشابیه صحابه و زوج ام انس است که وی آمد زمینی را که مردان مردود فن کرده شده بود و رو
 فوجدوا منی و ايس فابت ابو طلحه اورا بیرون انداخته شده و از قبر بدر افتاده فقال هذان هذا پس گنت و پرسید ابو طلحه
 چیست حال این مرد که بیرون افتاده است فقالوا و فناه مراراً فلم تقبله الارض پس گفتند که او را چه دیدم او را چند بار پس
 قبول نکرد اورا زمین و بر با که دفن می کنیم بیرون می افتد متفق علیه + ۲۶ + و سخن ابی ایوب قال خرج ابنی صلی الله
 علیه و آله و سلم وقد وجهت شمس روایت است از ابی ایوب انصاری که از کبار صحابه است و آنحضرت در ابتدا
 هجرت بمنزل وی نزول کرده بود گنت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه فرود افتاده بود آفتاب یعنی غروب کرده نسمع صوتاً

پس شنید آنحضرت آوازی را فقال هیو و تعذب فی قبورنا لیس گفت آنحضرت این آواز بسبب آنست که هیو و عذاب کرده می شوند و رقبای ایشان و این آواز یا عذاب هیو دست که از عذاب فریاد می کردند یا آواز واقع شدن عذاب یا آواز فرشتگان که عذاب می کنند و اول ظاهر ترست و نزد طبرانی چیزی است که دلالت دارد بر آن متفق علیه + ۳۱ + و عمر بن جابر قال قدم ابنی صلی الله علیه و آله و سلم من مفر و است است از جابر رضی الله عنه گفت باز آمد آنحضرت از سفری فلما کان قرب المدینه پس هنگامی که بود آنحضرت در نزدیکی مدینه حاجت ریح برگنجت و برخواست با وی سخت فکاد آن توفیق از کسب پس نزدیک بود که در کور کند سوار یعنی میوه پوشیده که روانه از نظر و هلاک کند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر انبت هذه الريح لموت منافق برگنجته شده است این باد از جهت مردن منافقی مقدمه المدینه تا ذی عظیم بر این منافقین قاتل پس سید آنحضرت بدینینسان ناگاه کلان تری از منافقان مرده است و بسبب بیجان ریح بوی منافق وجود داشت و که ورت و ریشانی مردن اشرا که در حال مردن و زندگانی نخل کلنت و نمخت اندر واه سلم + ۳۲ + و عثمان بن عفان الخاری قال خرجنا مع ابنی صلی الله علیه و آله و سلم برون ادمیم با آنحضرت از مدینه تا بیوم مدینه حتی قدمنا مسغان تا آنکه رسیدیم به مسغان فبیم عین و سکون بین غلظتین و بنام غلظتی است بر دو طرفه از کوه عظیمه فاقام به الیالی پس اقامت کرد آنحضرت بعد از آن چند شب فقال الناس ما خرج بهسانی تری لیس گفتند مردن و غلظت با انجام ریح کاری و جنگی و آن عیب الیانا فخلو و بدبستی اهل و عیال با غائب و واپس ماندگانند و خلوت بضم خا صج خلقت یا خالفت و اطلاق کرده می شود و بر آن غرض غائب و در نهایت گفته خالفت می گویند وقتی که بسافرت غائب شوند مردان و اقامت کنند زبان ما تا من غلظیم این نیستیم بر عیال که دشمن بر ایشان تبار و وفارت کند ببلوغ ذکاب ابنی پس سید این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال و الذی نفسی بیده مانی المدینه شمس و الا نقب الاعلیه مکان بحیرسانها پس انبت آنحضرت و سوگند خورد که نیست در مدینه را بی و نه سوراخی مگر گشایته و گذشته شده اند بر هر یک و فرشته که پاسبانی و نگاهبانی می کنند مدینه را شعب بکبشین راه میان کوه و نقب بفتح نون و سکون قاف نیز به معنی راه در کوه است ولیکن انجام را در راه میان دوسرای است که کوچه های شهرت چنانکه در حدیث آمده که بر انقباب مدینه ملائکه اند که در نمی آید از اطاعون و در حال سختی تقدوم الیه ما تا آنکه قدم آید بر شما بسومی مدینه و برسد انجامم قال ار تحلو ایتر گفت آنحضرت کوچ کنید فار تحلنا پس کوچ کردیم ما و اقبلنا الی المدینه و روی آوردیم بسومی مدینه فالذی کحلفت پس سوگند بان کسی که سوگند خورده می شود کوچک و سزاوار است بآنکه سوگند بوی خورند نه پیغمبر و آن حق جل و علاست ما و صفنا را لناصرین و خلنا المدینه نه ما ویم ما رخصتای خود را هنگامی که در ادمیم مدینه را حتی انما علینا تا آنکه غارت زدند بر ما بنوعبد الله بن غطفان بنین معج و طاه و مملد مفتوحین نام قبیله است و ما بهیم قبل ذکاب تری و بر بنی گنجت ایشان را پیش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خبر آنحضرت که خبر داده بود که نگاه می دارند مدینه را پس از شما فرشتگان تا وقتیکه قدم آید از او سلم + ۳۳ + و عمر بن اسحاق قال

اصحاب الناس منته علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت انس رسید مردم را خطلی در زمان آنحضرت سنه پنجم
سال است غالب آمد بر سال قحط بیننا البنی اس در اثنای آنکه گفت خدای صلی الله علیه و آله وسلم بحیب فی یوم الطیبه حبله
می خواند در روز جمعه قام اعرابی استیاد بادویشینی فقال له گفت یا رسول الله ملک المال و باع العیال بملک شد مال
از باغ و بوستان و زراعت و دو آب از مایه آب و گوینه شد نیال از تنگی معاش فادع الله لنا پس دعا کن خدای را
برای بار فرج بر ما پس بر آنست آنحضرت بر دو دست مبارک خود را و ما نری فی السماء فرغته و حال آنکه منی بنم ما در آسمان
پاره از فرغ بفتح قاف و زای بار باری از تنگ نزرعه بتاکی فو. لذه نفسی بیده ما و ضمها حتی تار الحجاب اهتال الجبال
پس نجد اسولتند نهاد آنحضرت دست را تا آنکه تربت بر ما مانند گو بهما و جامع الاصول و ضمها انما و هر دو دست را و این طایفه
نرسست ثم علم نیرل عن تیره حتی ربهت اهل حجاز در عن خصیه پیتر فرو و نیاد از منبر خود که بروی استیاده بود تا دیدیم بار از آنکه کثرت
و فرو می افتاد از طایفه شریف وی یعنی متصل فرود آمدن از منبر در بیرون آمدن از مسجد بار ان شروع شد و اصل محدود از
بالا بیابان فرود آمدن هند و قطر تا یومنا ذکاب پس بار ان داده شدیم ما آنروز که دعا کرد آنحضرت و من الله و فرود
آن روز و من بعد الله و پس فرود اقصی طبعه الاخری تا جمعه دیگر و قام ذکاب الاعرابی او غیره فقال و در استیاد روز جمعه دیگر
آن اعرابی یا مزی: گریختی پس گفت یا رسول الله تدمر ایما و غرق المال ویران شد خانه ما و آب از سر گذشت
ما لمار افادع الله لنا پس دعا کن خدای را یعنی که بایستد بار ان فرغ بر ما پس بر آنست آنحضرت بر دو دست خود را
فقال پس گفت آنحضرت اللهم جو الینا و لا یغیرنا و لا یبدلنا و لا یجیرنا ان کرد اگر داد و فرار غ و مناسبت و مباران بر ما و جو الینا
لام ست نه کسر آن و حول و جوان بیک معنی است و تشبیه بقصد معنی تعدد و تکرار است فماتت الی ناحیه من اصحاب الانحسرت
پس شارت نمی کرد آنحضرت هیچ سودی از او بگر آنکه کشاده می گشت و در روایتی من اسما بجای من اصحاب و ما رتت انکه
مثل ابو جبهه گشت بالای مدینه مانند گوی معنی در همه اطراف قافق مدینه ابر بود و بار ان می بارید الا بر مدینه که ابر بود و جو
بفتح جیم سکون و او بموده گوی کرد فرار غ و در قافوس گفتند که خوب سپرد جو به خمره و در روایتی بجای مثل ابو جبهه کالاکلیل
آمده گشت مدینه یعنی فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد فرج بحجاب را بدان وصال الوادی قناته شهر او سمیلان
که و روان رفت رو دانند کلانزیر تا یکماه و نساء باین وجه منصف است و بر غ نیز روایت کرده اند همان و او سه
و قناته نام وادی است و بجانب جبل یعنی روان شد آن وادی که نام آن قناته است تا یک ماه و این موافق است
با آنچه در روایت بخاری آمده و سال الوادی وادی قناته و قناته برین روایت مفتوح است بغیر تنون و طیمحی احد من ناحیه الا
با بود و بنا به هر یکی از این معنی گرانکه خبر از بار ان نیکو بسیار وجود بفتح جیم سکون و او بار ان کثیر بارانی که فوق او
باران نیست و فی روایتی قال گفت آنحضرت اللهم جو الینا و لا یغیرنا و لا یبدلنا و لا یجیرنا و کامر مدینه خمره جمع
انکه یعنی است جای بلند است که نبوز سنگ شده است و اطراب و مباران بر کوه با اطراب کبسطای می خرد بر روزگاری که

کوه فرخ با کوه خرد و بطون الاودیه و بیاران در ورون نامی و ادوی نام و سبست الشجره در جای کسین در حنان قال گفت
 راوی حدیث که انس است فاقلمت پس قطع کرده شد و کشاوه شد ابریا و خرما نمشی فی الشمس و بیرون آمدیم ما در جائه
 راه میریم در اوقات متفق علیه ۳۴۰ و عن جابر قال کان انبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا خطب استند الی جنح
 نخله گشت جابر و تنی که خطبه میخواند آنحضرت تکیه میکرد و به تندرخت خرما جنح بکسر جیم و سکون ذال معجمه من سحر اری عبد
 از ستونهای مسجد که در زمان آن حضرت ستونهای مسجد از چوب خرما بود و این تکیه کردن بان خوب پیش از ساختن منبر بود
 فلما صنع له المنبر پس چون تنگامیکه ساخته شده منبر فاستوی علیه پس بالا برآمد آنحضرت بر منبر و خطبه بر منبر خواند صحت جمله
 التي کان یخطب عندها فزاد و در آن جنح نخله که خطبه میخواند آنحضرت نزد وی پیش از نهادن منبر حتی گادت ان فشق تا
 آنکه قریب شد که دو پاره شود و آن نخله از فراق آنحضرت نازل انبی صلی الله علیه وآله وسلم پس فرود آمد آنحضرت از منبر حتی
 اخذ بامانکه گرفت آن نخله را هفتمها الیه پس فراهم آورد آنحضرت او را بسوی خود و در کنار گرفت فجلت تان امن انصب
 الذي لیحت بشدید کاف پس گشت آن نخله که ناله می کند همچو ناله که درون کودکی که خاموش گردانید می شود و از گریه و زاری
 و خاموش میگردد و در بعضی روایات من جنین الناقه و خنین یعنی شوق و میل و مراد اینجا آوازی است و لالت کننده شوق
 بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حتی استقرت تا آنکه قرار یافت و آرام گرفت آن نخله قال گفت آنحضرت بکت علی
 یا کانت اتبع من الذکر گریه کرد و آن نخله بر فقهان چیزی که می شنید از ذکر رواد البخاری بدانکه حدیث جنح از جماعه از صحابه
 از طریق کثیره روایت کرده اند که شک و شبیهه در اشجار مجال تنگ است و در مواهب الدنیه از شیخ علامه تاج الدین سلمی
 که از کابر مشاهیر علی شافعیست نقل کرده که گفته است صحیح است که در من است که حدیث خنین جنح متواتر است در آن
 در صحیح البخاری گفته که حدیث خنین جنح در اشفاق کفر و منقول است به نقل سنن بیضاوی که نفی یقین است نزد سیدک
 است بطریق حدیث و قاضی عیاض در مشارع گفته حدیث خنین جنح مشهور و منتشر است و خبر آن متواتر است تمامه
 اهل صحیح از اخرج کرده اند و حسن بصری چون حدیث میگردد بان میگردد و سگفت ای بندگان خواجه شک میگردد
 و ناله میکنند از شوق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس شامه او از ترید که مشتاق باشید بقاسمی وی دلم از چوب شبیهه
 است سنگلی و گیاهی که در آن خاصیتی هست بهیچ زادی دان که در معرفتی نیست ۳۵۰ و عن سلم بن الاکوع
 ان رجلا اکل عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بشماله روایت است از سلم بن الاکوع که مردی خورد نزد آنحضرت بهت
 چپ فقال کل بيمينک پس گفت آنحضرت بخور بهت راست خود قال لا استطعت گفت نمیتوانم بهت راست خورد
 قال لا استطعت گفت آنحضرت بطریق دعا هرگز نتوانی خورد و مانند الا الکبر بازنداشت او را از خوردن بهت راست
 کبروی قیدی نه عجز و ناتوانی این قول راوی است که گفت بهت دفع و حکم میکند تو هم گفته که آنحضرت صلی الله علیه وآله
 وسلم چون دعا کرد و بر وی بعدم استطاعت با وجود بودن وی صلی الله علیه وآله وسلم رحمه للعالمین قال گفت راست

فما فيها الى فيس نواست برداشت آن مرد دست را بسوی دهن خود و بعد از آن رو او مسلم ۳۶ و وعظ السن ان
 اهل المدينة فرغوا امره و اتيت ذرانس که ساکنان مدینه ترسیدند و فریاد کردند یکبارگی از ذردان که او یا دشمنان زکبانی
 صلی الله علیه و آله و سلم فرسالاتی طلبیدند پس چون شنیدند آنحضرت آواز ترس ایشان سوار شد اسپ را که مرابطه اصدار
 را بود دست رو در کان لقیط و بود آن اسپ که تنگ و نزدیک می نهاد گام را فلما رجع قال وجدنا فرسکم هذا بحر اسب
 جنگامی که بازگشت آنحضرت گفت یافتیم ما این اسپ را دریا میگویند وقتی که فراخ گام می باشد و سپری نیگردد و روانی
 درمی چنانکه سپری نیگردد و دریا و کان بعد و لک لایجاری گوشت آن اسپ بعد از سواری آنحضرت بختی که هر است
 نمیتوانست کرد و معارضه نمود با وی هیچ اسپ و بجاری بجمیم و را بلعظ مجهول از مجاری است بنی معارضه و مباحات و در اصل بیخه
 با هم رفتن است و در روایتی لایجا و بجار مملد و ذوال صبه یعنی مقابله کرده و پیش از مجازات یعنی مقابلهت و فی روایتی و در روایتی
 این چنین آمده که فمابعد ذلک الیوم لم یسبقه بوق گردانیده نشد آن اسپ بعد از آن و خروج اسپ سبقت نتوانست کرد
 بروی روایت البخاری ۳۷ و عن جابر قال قونی ابی و علیة دین گفت جابر بن عبد الله و فاشفت یافت پدر من و حال آنکه
 بروی و امم بود و فرشت علی غمنا که ان یاخذم التمر لیس عرض کردم بروم خوابان و می که بگیرند خبر ما را که از نخل ما حاصل
 شده بود و ما علیة در بل چیزی که بر پدر من بود و از امم قابو لیس با آوردند و قبول کردند ایشان قرار از جهت قلت آن و
 عدم و فادین فایت القبی لیس آمدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقلت قد علمت ان والدی استشهد یوم احد پس گفت
 تحقیق دانسته تو که پدر من شیب کرده است و هست روز احد و ترک دنیا کرده او گذاشته است و امم بسیار روانی احب ان بر
 الغمار و من دوست میدارم که بنفید ترا و امم خوابان تا بملاحظه آن ساخت کنند یا بنحو معجزه و فاکت تر بر من فقال لی اذ
 لیس گفت آنحضرت مرا بر دوشید و کل قرطی نایحه پس خرمن ساز قهرمی از قرار جانی فعلت ثم دعوت لیس که در خرمن و خرمنها
 ساختم پس تر خوانم آنحضرت را فلما نظر و الیه کانتم اغرابی ملک الساعة لیس جنگامی که نگاه کرد و تر با بسوی آنحضرت گویا که
 ایشان بسیار پدید شدند بنی بستر شمشیر و طلا که من اغر بضم همزه و سکون معجبه و بضم رانی الصرح غرابین معجمه ششم ما است
 بفتح مقصور و بکسر آن مد و فلما رمی بالیصنعون طاف حول اعظمها بید لکث مرات پس جنگامی که دید آنحضرت آنچه می کنند
 غراب از چیدن استمیدان گشت آنحضرت کرد بزرگترین آن خرمنها سه بار هم جلس علیه پسر نشست آنحضرت بر آن خرمن ثم قال
 ادع علی اصحابک پس گفت آنحضرت بخوان برای من یعنی نزد من یاران خود را یعنی و امم خوابان را فلما زال کعبیل نهم حتی اودی العن
 و الدی امانه لیس همیشه بود که می میو و برای ایشان تر آنحضرت یعنی امر میکرد و بیچوین تا آنکه گذار و خدای تعالی از پدر من بی
 او را و انما رضی ان یؤدی العدا مانه و الدی و لا ارجع الی اخواتی بقره و من خوشنود و خرسند شدم که او کند خدای تعالی و امم پدر
 مرا ازین خرمن با و باز نگردد امم بسوی خواهران خود یک خرما و والد جابر رضی الله عنه و خمر ان بسیار گذاشته بود و خواهران که میگفته
 آنها را را و میبکنند یعنی راضییم که دین پدر او شود و چیزی برای ما باقی نماند فسل الله البیاد و کلها پس سلامت گذاشت خدایتعالی

خزنها را بجهت پیغمبر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حتی انی النظر الی البیدر الذی کان علیه النبی وانا آنکه بدرستی من می بینم
بسوی خزمنی که نشسته بود بروی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کانهما تنقص ثمرة واحدة کویا که نقصان نشد یک ثمرة یا نقصان
نکرد و پیادریک خرمار او تر بر رف و نصب هر دو وجوبست و چون از آن بیدر که حضرت بروی نشسته بود و از آن گسل کرده
و از آن ادای دین کرد چیزی نقصان نشد ان بیادریک بطریق اولی سلامت ماندند رواه البخاری ۳۸۰ و حضرت
قال ان ام مالک کانت تمیدی للنبی صلی الله علیه وآله وسلم فی عکله لما سنا و هم از جا بر رویست که ام مالک انصارت
که از صیابیات است بود که میفرستاد برای آنحضرت در آوندی که مراد را بود و عن وعکله بضم عین و تشدید کاف ظریفکه
در روی روغن و شمد بیند از ند بر روغن مخصوص تر است فیما تمیها بتو بایس می آمدند ام مالک را پس ان وی فیسا لون
الا و هم پس می طلبیدند زمان خورشید اولیس عند هم شتی و حال آنکه نیست نزد ایشان چیزی از زمان خورشید زیرا که آنچه
بود از روغن حضرت فرستاده بود او هم بضم همزه و سکون ال و او هم کسیر نان خورشید فتقد الی الذی کانت تمیدی فی
للبنی صلی الله علیه وآله وسلم پس قصد میکرد ام مالک بسوی طرفی که می فرستاد در روی روغن برای آنحضرت و میدید وی
در روی فتقد فی سمنایس می یافت در روی روغن نماز ال تقیر لها آدم مبتها پس همیشه بود که بر پامید است آن طرف
یا آن سمن برای ام مالک تا خورشید خانه او را یعنی همیشه از آن روغن در خانه ایشان نان خورشید می بود حتی عصر تا آنکه
بیشتر دام مالک آن طرف را و چون بیشتر و دیگر روغن پیدا شد فانت انبی صلی الله علیه وآله وسلم پس آدم مالک
نزد آنحضرت یعنی قصد را عرض کرد و فقال عصر تها پس گفت آنحضرت شاید که بفرستی تو آن را قالت نعم گفت
آری بفرستادم قال لوترکتها مازال قائما گفت آنحضرت اگر می گذاشتی تو آنرا بحال خود و منی انشردی عکله را همیشه می بود و
بر پا و بحال خود رواه سلم ۳۹۰ و عن انس قال قال ابو طلحة لام سلیم روایت است از انس گفت گفت ابو طلحة انصا
که شوهر مادر انس است مرام سلیم را که مادر انس است لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ضعيفا یخفق بین یمین
من آواز آنحضرت راست اعرف فیما اجمع می شناسم در آن حضرت گرسنگی را و این ضعف اثر آنست فعل عندک من شیء
پس آیا هست نزد تو چیزی یعنی از طعام فقلت نعم پس گفت ام سلیم آری هست چیزی فاخرجت اقراصا من شعیر منج و
آورد ام سلیم نانی چند از جو خم اخراجت خمارا لها پس بیرون آورد ام سلیم سر افکنده ای که مراد را بود و خلقت الخبز بعضه پس سجدت
را بعضی از خمار و گوشه از وی خم و سه تحت پیدی پس تر پوشید خمار را که در وی نان بود و ریخت من و لا اقلتی بعضه و دستار
ساخت مرا بعضی خمار یعنی سر را پوشید و چند بند نیز مانند دستار بست و لا اقلتی فعل از لوث بشا یعنی دستار پدیدن و اس
رضی الله عنه در آن زمان کودکی هشت نه ساله بود که در خدمت آن حضرت در آمد و بود و ثم ارسلنی الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد مرا
بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خدمت پس بروم من آن نان را فوجدت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی المسجد
و معه الناس پس یا فتم آن حضرت را در مسجد و حال آنکه با وی مردم اند و گفته اند که مراد سجد جانیست که ساخته شده بود برای

و وقوع این در غزوه خندق بود چنانکه در قصه جا بخت و الله اعلم نسلت علیه من سلام گفته مردم فرمودم فقال لی رسول الله
گفتم مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ملک ابوطالبی فرستاده است ترا ابوطالبی قلت نعم گفته آری قال بطعام گفت با من
فرستاده است قلت نعم گفته آری فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من سمع قوموا پس گفتم آنحضرت مردم را که بود
با او بر چیزی تا بخانه ابوطالبی رویم چون آنحضرت مطلع شد که بانس چند نان است و نحو است که تنها یا با دو سه شخص مخصوص خورد
و با عده معجزه نیز در خاطر شریف وی انداختند بر خاست و نیز صحابه را فرمود که بر چیزی تا فاطمه را بیاورند پس روان شد آنحضرت
با صحابه سوی خانه ابوطالبی و انطلقت بین ایدیم انس میگویی در روان شدم من نیز در پیش ایشان حتی حنت اباطالبی فاجزه
تا آنکه آمدم اباطالبی پس خبر کردم و او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه می آید فقال ابوطالبی پس گفت ابوطالبی یا ام سلم
قد جاء رسول الله تحقیق آید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالناس با مردم بسیار روئین عندنا ما لطعمهم و میت نزد ما چیز
که بخوریم ایشان انقالت الله و رسوله اعلم پس گفتم ام سلم خدا و رسول خدا و انما ترست که برای چه آمده است و است
حکمت در آمدن او گویند ام سلمی که آنحضرت برای اظهار معجزه آمده است و بود وی رضی الله عنهما از عاقلات نسا و بر
احوال شریف مطلع و اگر قصه جابر رضی الله عنه پیش ازین وقوع یافته باشد بفرس و قیاس بران نیز دانسته باشد
و الله اعلم فاطمه حتی لقی رسول الله پس وان شد ابوطالبی تا آنکه پیش آید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاقبل
رسول الله پس پیش آید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوطالبی معه و حال آنکه ابوطالبی با آنحضرت است فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم هلمی یا ام سلمی ما عندک یا و شتابی کن و حاضر برای ام سلمی چیزی که پیش ترست فانت مذکرت
پس آورد ام سلمی آن نان را که داشت فامر به رسول الله پس امر کرد بان خبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که شکسته
وریزه کرده شوند آن خبر بگفت پس ریزه کرده شدند آن فت بفتح فاء و تشدید شینا ریزه ریزه کردن نان و جز آن و حضرت
ام سلمی حکمت فایده و فشر و ام سلمی ظرف روغن پس نان خورش گردانید آن را که بیرون آمد از عکله ثم قال رسول الله صلی
علیه و آله و سلم فیما اشار الی ان یقول لیسر گفتم آنحضرت و دعا کرد و در آن چیزی که خواسته بود خدا که بگوید یعنی از دعا
خیر و برکت در وی بیدیدم قال ای ذین لعشره لیسر گفتم آنحضرت با ابوطالبی یکبارگی که حاضر بود و ستوری ده مرده کس را
و بطلب فادون لهم طلبید مرده کس افا کله حتی شیعو پس خوردن آن ده کس تا آنکه میشدند ثم خرجوا الی بیرون آمدند
ثم قال ای ذین لعشره لیسر گفتم آن ده مرده کس را بیست و ده کس را بیست و ده کس را طلبیدند فاکل القوم
کلمه و شیعو پس خوردند قوم همه و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون رجلا و قوم اتفاقا هفتاد کس بودند یا هشتاد کس میگویی که
شاید که سبب در ده کس طلبیدن نه یکبارگی آن بود که جانتنگ بود و کاسته که در آن طعام بود و زیاد برده کس بود
علقه نیتوانستند بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر بر طعام قلیل افکند حرص ایشان بر اکل زیاد شود
و گمان میرند که این طعام سیری نخواهد بخشید و حرص و توهم عدم کفایت سبب زوال کبریت است و الله اعلم منفع علیه و آله و سلم

مسلم از حال دور و ایمنی هر مسلم را آید است که آنحضرت گفت ای زن لعن الله من کون مرده کس را فدا شود پس در آمدند
 و ده کس افعال کلمه و سوره و کس گفت آنحضرت بخورد و نام بر بخد ارا فاکلو پس خوردند چیزی فعل ذکاب بشما بنین جلا
 تا آنکه کرد آنرا بهشتا مردم هم اکل انبی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت است پسر خورد آنحضرت و اهل خانه ابوطالب و ترک
 سوراو گذاشت باقی از طعام پس خورد و وفی روایت بلخاری قال ادخل علی عشره گفت در آری برین ده کس احتی بعد
 اربعین تا آنکه شمرده چهل کس را آخر اکل انبی پسر خورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فعلت النظر بل نقص منها که
 پیش تم من که نظر میکنم آیا گم شد از وی چیزی یعنی دیدم که گم نشد از وی چیزی و این روایت منافات ندارد بر و است
 خوردن بهشتا مردم از جهت احتمال آنکه بعد از چهل کس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خورد و بعد از آن چهل دیگر خانگی
 و فی روایت مسلم ثم اخذ ما بقی فجمعهم دعافیه بالبرکه فجا و کما کان پسر گرفت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا پسر
 دعا کرد در وی برکت پس باز گشت چنانکه بود و قال در کلمه ندر این گفت بگیرید و بخورید این ۴۱ + و عده قال او
 انبی صلی الله علیه و آله و سلم بانار و سوراو را در وی هم از انس است که گفت آورد هشتاد و آنحضرت آوردی و حال آنکه آنحضرت
 در زور او و بفتح رای و سکون و او در آرمه و نام جامی معروف است بعد نیزه و بازار فوضع یدیه فی الانا پس نهاد آنحضرت
 دست مبارک خود را در آن آورد و فعل الما یمنع من بین اصابعه پس گشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان آنحضرت
 غیب مثلثه البار الموحده فتوضا القوم پس وضو کردند و قوم قال قتاده قلت لانس کم گفتم قال ثلثمائة گفت قتاده گفتم هر آ
 را چند کس بود پیشما گفت سی صد کس او ز با بلیث ما یا گفت مقداری صد کس نیک را وی است متفق علیه ۴۱ + و
 عن عبد الله بن مسعود قال کنا نعد الایات بر که گفت ابن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که می شمردیم آیات را حسب برکت
 و تو که حاصل میشد از آن در ولها می ما و آنهم تعدادها تنه و لغا و شامی مردم می شمارید آنرا حسب ترسانیدن هر کافران آنکه شکرند
 آنرا و مراد آیات یا آیات قرآنی است که فرود می آیند از آسمان یا معجزات که صادر میشدند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و اراده معجزات ظاهر تر و موافق تر است بسیار حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحویف و انذار برای کافران و شرکان است
 ولیکن موجب بشارت و برکت است در دلها می مومنان که محبت و متقدند آنرا و ممکن است که مراد آن باشد که غرض از نقل
 معجزات در زمان صحابه نبود و مگر ترک و تبیین بزرگ پیغمبر خدا و معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت عدم وجود مخالفان و
 شرکان که شان ایشان انذار و تحویف است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و انکار راه یافته گاهی مقصود از نقل آن
 تحویف و انذار و در و انکار نیز واقع میشود و فافهم بعد از آن نقل کرد ابن مسعود رضی الله عنه معجزه از معجزات آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم گفت کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر فقل الما بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب
 فقال طلبوا افضل من ما پس گفت آنحضرت بخوردن زیاد و ماده از آب را یعنی ظرفیکه در وی اندکی از آب باقی مانده باشد
 فجا و ابانار فیه ما سلیل پس در آید و نظر فی را که در وی اندکی آبی بود فادخل یدیه فی الانا پس در آورد آنحضرت و بخت

خود را در ظرف تمثال حمی علی الطهور المبارک پستر گفت آنحضرت بیائید و اقبال کنید و استعمال نماید بر آب پاک گنجه برکت
 کرده شده در روی و البر که من بعد برکت و زیادت از خداست و تقدیر است الما یمنع من بین اصحاب رسول الله و هر آنکه
 به تحقیق دیدم آب را که بیرون می آید از میان انگشتان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لفظ حدیث صحیح است در آمدن آب
 از میان انگشتان مبارک و بر همین اندامها و اعضا خرج کرده شده است از آمدن آب از هر جایی که برای موسی علیه السلام
 بود پس التفات کرده نشود بقول کسی که میگوید بر او آنست که آب در حد ذات خود بسیار شده پس جوش نزاد میان انگشتان
 و نیدانیم چه باعث است این قائل را برین تاویل مانده که میگوید چه سر است و طلب فضله از آب و معجزه شامل است موجود
 آب را بی فاصله نیز جواب میگویند که آن از برای این بود که تا گمان برده نشود که آنحضرت موجد آب است از اصل و ایجاد از خدا
 نیست عزوجل و این سخن خالی از چیزی نیست زیرا که زیادت آب نیز از وی تعالی است و لهذا فرموده البر که من بعد
 بنده مکین عبد الحق بن سیف الدین رزقه البر که در این است طمور این قسم معجزه در کثیر طعام و شراب و بز آن که تقیته
 از آن که حکم داده و اصل هشت موجود بود و با حجاز برکت و زیاده در آن پیدا شد بحقیقت در نیکو توان یافت که سلب
 آن چیست و همچنین امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقطعه ادائی و نظر نکردن در روی و تخصص نمودن آن را
 حتی که اگر کشف کرده میشد و نظر کرده میشد بر طرف میشد اثر ظهور معجزه و علیا از برای آن وجود پیدا کنند و الله اعلم بحقیقه الامر
 و معجزه و دیگر ذکر میکنند این معجزه و میگویند و تقدیر است تسبیح الطعام و هو یوکل و هر آنکه تحقیق بودیم تا که می شنیدیم تسبیح گفتن
 طعام را و حال آنکه آن طعام خورده میشد و راه البخاری ۴۲۰ و عن ابی قساده قال خطبنا رسول الله کفیت ابو قتاده که از
 شام پیر صحابه است خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال انکم تسیرون غنثکم و لیسکم کفیت آنحضرت
 و خبر او که بدستی شام پیر میکند این شبانگاه خور او این شب خور او عشاءه وقت بعد از زوال و تا تون الما انشاء الله
 و می آید آب اگر خواسته است وی تعالی فردا اشارت است تا سیکه بطریق معجزه پیدا خواهد شد چنانکه در آخر حدیث بسیار
 فانطلق الناس لایموی احد علی احد پس روان شدند مردم در حالیکه میل میکنند و التفات نمی نماید هیچ کس بر هیچ کس بلکه سرود
 هر یک و عقیده نمیشود بصحبت از جهت غایت اهتمام طلب آب و نهایت حرص بر آن قال ابو قتاده و قد بینا رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم کفیت ابو قتاده در انشاء آنکه آنحضرت سیر میکند و میرود حتی ابهار لیل تا آنکه نصف شده شب و هر
 هر چیز بضم با وسط آنرا گویند و ابهار کسب سبزه و تشدید بار و وزن احوار قال عن طریق پس میل کرد و بیکوشه آنحضرت از راه موضع
 راه پس نهاد و مبارک خود را یعنی بدی می خواست تمثال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در این راه نگاه دارد بر ما نماز را یعنی سیدار شام تا نماز
 صبح از دست زد و پس همه در خواب شدند هیچ کس برای نماز بیدار نشد فکان اول من استيقظ رسول الله پس بود نخست کسی که
 بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنس فی ظهره و حال آنکه آن کتاب سیده بود و در وقت آنحضرت تمثال قال ارکبوا البیتر
 آنحضرت سوار شوید در کتبنا پس سوار شدیم پس سیر کردیم و هم حتی اذ انقضت الشمس نزل ما و قیلک بلنبه شد ان کتاب فرود آمد آنحضرت

ثم دعا بمیضاه کانت معی ستر طلبید آنحضرت مطهره را که بود همراه من و میضاهه که بجز میم و سکون یا و همزه بعد از ضا و جمعه مطهره
 کبیره فیما شئ من ما که بود در آن میضاهه چیزی از آب فتوحاً منبها وضور و دون وضور پس وضو کرد و ازان میضاهه وضو
 فرود وضوتی که در سایر اوقات میکرد یعنی وضوی میانه که در جهت قلت آب قال گفت ابوقتاوه و بقی فیما شئ من
 ما و باقی ماند در مطهره چیزی از آب ثم قال حفظ علینا میضاتک استگفت آنحضرت نگاهدار بر ما مطهره خود را نسکون پس
 تبا پس نزدیک است که باشد مرا و از خبری و شافی عظیم نظیر معجزه ثم اذن بلال یصلوا و یترکوا ان گفت بلال اعلام کرد
 بنماز فصلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتین پس گذارد آنحضرت دو رکعت نماز سنت با ما و ثم صلی الفداه پسر گذارد
 نماز فرض با ما در اینی با صحابه که همراه او بودند نظیر است که این قوم که با آن حضرت نماز گذاردند نیز آبی داشته اند که در آن
 وضو کردند یا تمیز کرده باشند در حدیث ذکر آن صحیح است و انما علم در کتب و سوار شد آنحضرت و کتباً و سوار شد هم ما پس
 با آنحضرت فانتبهینا الی الناس پس رسیدیم مابوسی مردم که پیشتر رفته بودند و گذاردن نماز همراه آنحضرت مقید نشدند و اینها
 در هنگامی که در از شد و زوبند شد آفتاب و جمعی کل شیء و گرم شد همه چیز سخت شد گرمی و هم بقیون و حال آنکه مردم میگفتند
 یا رسول الله هلکنا و عطشنا هلک شدیم ما و تشنه شدیم فقال لا الهک علیکم بضم الهمزة گفت آنحضرت نیست هلاک بر شما و این شایسته
 است بپیداشدن آب و دعا با میضاهه و طلبید آنحضرت مطهره آبی فتاوه را بجعل نصیب گشت آنحضرت که میریزد آن
 را از میضاهه و ابوقتاوه بسقیم و حال آنکه آبی فتاوه آب مینوشاند مردم را فایعیدان رای الناس ما فی میضاهه نگاه علیها
 پس تجاوز نکرد و نگذشت و دیدن مردم آب را در میضاهه تا از وحام نمودند ایشان میضاهه یعنی چون دیدند که آب از میضاهه
 می افتد و مردم از آن آب بخورند از وحام نمودند بر میضاهه و کبیر بفتح کاف و ضم نزه آه و تشنه میمودند از وحام نمودن و سقیم
 جماعت از مردم و غیر هم نزه آه و در صراح گفته که کبیر جماعه سواران چنانکه کبیر فقال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم احسنوا للملار نیکو کنید خلق را و با بستگی و نرمی کنید و ملا بفتح میم و لام و همزه خلق را شرافت و کرامت قوم را نیز میگویند
 و خلق نیز اگر هم اشرف چیزی است در آدمی حکم سیروی همه شما نزدیک است که سیراب شوید روی بفتح و او کصارع و سوسه
 بکسر و او از روی یعنی سیرابی برعکس روی بر روی از روی است قال ففعلوا گفت ابوقتاوه پس کردند مردم آنچه فرمود آنحضرت
 از احسان خلق و نرمی و آب بستگی بجعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نصیب و آسودگشت آنحضرت که میریزد آب
 از میضات و من مینوشانم حتی با بقی غیر می و غیر رسول الله تا آنکه باقی نماز جز من خیر بقیه خدا صلی الله علیه و آله و سلم نصیب
 فقال لی اشرب پسر سخت پس گفت مرا نبوش فقلت لا اشرب حتی تشرب پس گفت من نمی نوشتم تا آنکه نمی نوشی تو
 یا رسول الله فقال ان ساقی القوم آخرهم پس گفت آنحضرت بدرستی ساقی قوم یعنی آنکه آب میدهد مردم را پسرین مردم است
 در آب خوردن یعنی ادب است که نخست همه را سیراب کند بعد از آن خود بخورد و این باعتبار حقیقت حال ساقی و حقیقت
 آنحضرت بود اگر چه ابوقتاوه متوسط شده بود چنانکه گفت نصیب و آسودگشت پس نوشیدم من و شرب و نوشید آنحضرت

قال تاتی الناس المارجامین واکتفت ابوقتا و پس آمدند مردم آب را و خوردند و حالیکه راحت یابند گانند و سیراب نگانند
 و جامع کبیر جیم رحمت و در او کبیر جمع را وی معنی ریان یعنی سیراب شوند و رواه مسلم بکنه فی صحیحیحین است و متن صحیح مسلم
 و کذا فی کتاب الحمیدی و جامع الاصول و همچنین است در کتاب حمیدی که جامع صحیحین است و در جامع الاصول که جامع صحیح
 است و راوی المصباح بعد قوله آخرهم و زیاده کرده است و در مصباح بعد از لفظ آخرهم لفظه تشریح یعنی گفته ان ساقی القوم آخرهم
 شماره ۲۳۰ - و عن ابی هریره قال لما کان یوم غزوة تبوک گفت آنحضرت ابوهریره هنگامیکه بود در غزوة تبوک که در سال

نهم بود در حب و آخر غزوة انا حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و تبوک نام زمینی است میان شام و مدینه اصحاب الناس مجامع
 بفتح سیم سید مردم اگر سنگی فقال پس گفت عمر یارسول الله و غم بفضل از او هم بخوان مردم را بنیادتی تو شهای ایشان یعنی ام
 کن که نزد هر که از تو شه ز یادتی ماند هست بسیار و ثم اوع الله لهم علیها بالبرکه تیره دعا کن خدا را برای ایشان برکت بطریق عجا
 فقال نعم پس گفت آنحضرت آری بخوانم ایشان او دعای که نموده عا بنطع پس طلبید آنحضرت بساط از چرم و قطع بفتح فون و
 است یا فتح طار سکون آن افصح کسوف و فتح طاست بساط پس گسترانید و شد قطع ثم دعا بفضل از او هم بسط طلبید یادتی
 تو شهای ایشان فیل الرجل محی کعبه ذره پس گشت مرد که می آرد مقدار شتی از ذره بطعم و ال معبه و تخفیف را نام داده میشود
 فی الصراح و در وزن و بختی الا و کعبه ترموی کرده و گوی کنی از ترا و بختی الا و کعبه ترموی کرده و دیگری پاره از نان کسره و کسره

کاف و سکون سین حتی اجتمع علی النطم شی سیر تا آنکه فراموش آمد بر قطع چیزی اندک فدعا یوسل الله علیه و آله و سلم بالبرکه
 پس دعا کرد آنحضرت برکت ثم قال خدا وانی او عینک تیره گفت آنحضرت بگیر و در ظرفهای خود و فاخذ وانی او عینک پس گرفتند
 مردم در ظرفهای خود حتی با ترکوا فی العسک و عمارا لا ملا و ه تا آنکه نگذاشتند و لشکر هیچ طرفی را نگذاشته برگردند آن طرف را قال
 گفت ابوهریره فاکله احتی شد و پس خوردند تا آنکه بشکستند و نسلت فضله و زیاده ماند زیادتی فضلت بفتح ضا و لفظ ما ضی
 و فضلت بفتح فا و سکون ضا و لشکر در غزوة تبوک گفته اند که بصد هزار رسید و بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله گواهی میدهم نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی میدهم که من پیغمبر خدا ام لا یقنی الله
 عبد غیر شاک فحجب عن البیت پس نیا خدا و نیر و باین دو گواهی هیچ بنده شاک نیارنده پس پوشیده شود از بهشت رواه مسلم
 شماره ۲۴۰ - و عن اس قال کان انبی صلی الله علیه و آله و سلم عرضا برزید گفت انس بود آنحضرت نو که خدا از نبی نبش
 بفتح جیم سکون حاء و طاء فی الصراح و عوس الفتح زن و مرد و خواسته نعمت امی ام سلمه الی مرفوع من و قطع پس قصد کرد و مادرین که
 ام سلمه است بخدمت سببی خرما و در عن تووت من بفتح سین سکون نیم و قطع بفتح هزه و کسره فاصنعت عیسا پس ساخت

ام سلمه پس بفتح حاء و سکون حاء تا نیه طعامی که از مرفوعین قطع سازند و گواهی بجای اقط و فین یا سولق بنید از نیه جمله فی یوم
 پس از نیه ام سلمه عیسا او بفتح حاء تا نیه سکون او و اطرفی مانند قح که آب خورده میشود و روی نقالت یا انس از نیه
 الی رسول الله پس گفت ام سلمه ای انس بر این ابوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل بعثت بهذا الیک امی پس بگو

بگو

فرستاده است این ابوسوی تو مادر من که ام سلمه است و بی فقر تک السلام و مادر من سخن آنقدر اسلام را و بقول ان هذاک
 من اقلیل و سگوید مادر من بدستی که این طعام تراست از جانب بانکه یا رسول الله قدسیت نقلت فقال غصه پس فتم من پس
 گفتم آنچه مادر من گفتت بود پس گفت آنحضرت بنده آن را تم قال اذهب فادع علی فلانا و فلانا و فلانا و فلانا و فلانا و فلانا و فلانا
 سخن فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را و فلان را
 فدعوت من سی و من لقیته پس خواندم من آنهار که نام برده بود آنحضرت و هر که پیش آمد من فرجبت فاذا لیت خاص باهل پس
 من ناگاه خانه پست و تنگ است بابل خانه و غاص لعین معجبه و صادمه آمده از غصص معنی بر پی و تنگی و غصه هم ازین است که میکند
 و تنگ میگردد اندر نفس رانی الصراح منزل خاص انبوه قبل لانس عدد کم که کانوا گفته شد مرا نشن اشمار شما چند کن بود قال نه ما بشما
 گفت انس قدری صد کس موم بودیم ز ما بر بصر می و بعد معنی قدر فرایت انبی صلی الله علیه و آله و سلم وضع بیده علی تکلم بحیثه پس
 من آنحضرت را که نهاد دست مبارک خود را بر آن چیه که فرستاده بود و مادر من و تکلم با شامرا و تکلم کرده بجزی که خواسته بود و خدای تعالی یعنی
 دعا کرد بیکت تم جعل مدعو عشرة عشرة یا کلون من پست گشت آنحضرت که میخواند از ان جماعه انبوه نزد خود ده کس را
 و حالیکه سخن روزان و بقول امم اذکرکم اسم الله و لیاکل رجل مما لیه و میگوی آنحضرت مرا ایشان اذکر کنید نام خدا را و باید
 بخورد هر مردی از آنچه متصل است بوی پیش اوست و این اوب و امی است و اکل طعام که ذکر کرد و آنجا قصه است تمام تواند
 ذکر وی در اینجا برای نفسی شوره و اندر طراب باشد بجهت قلت طعام و وجود بیکت و زیادت در ان معجزه یا بجهت آنکه رعایت اوب
 سبب مزید بیکت گردد و والد اعلم قال فاکلوا حتی تشبعوا گفت انس پس خوردند ایشان تا آنکه سیر شدند و فرجبت طائفه و وقت طائفه
 پس بیرون آمدند گروهی و درآمدند گروهی دیگر حتی اکلوا کما هم تا آنکه خوردند همه ایشان قال لی بانس ارفع لکفیت آنحضرت مرا این است
 فرجبت پس بر دوشم نما ادری حسن وضعت کان اکثر ام حین فرجبت پس در نمی یانم که در شنگام سیکه نهاد و بوم بیشتر بود یا شنگام سیکه
 بر دوشم متفق علیة بدان که ظاهر این حدیث آن است که ولیمه زینب ازین حدیث بود که ام سلمه فرستاده بود و در شهر از روایات است
 که ولیمه بی بر خیز و خم بود انس میگویید که ولیمه کرد بر وی بشا و سیر گردانید نیز اکرین سخن و خم و شاید که حضور حین وقت خیز و خم انفا
 افتاد که ذانی شرح الشرح و تواند که هر کدام در روزی دیگر باشد و الله اعلم هم و عن جابر قال غرقت مع رسول الله صلی الله
 و آله و سلم و انا علی ناضح قد عیبی گفت جابر غزا کردم همراه آنحضرت و حال آنکه سوار بودم من بر شتر می که مانده شده بود و ناضح شتر است
 را گویند فلانیکه سیرس نزدیک نبود که سیر تواند کرد آن شتر و راه رفت متلاحق بی انبی پس رسید و دریافت مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم فقال ما لبعیرک پس گفت آنحضرت چه شده است شتر ترا که را پیس و وقت قد عیبی گفتم تحقیق مانده شده است متخلف سوار
 صلی الله علیه و آله و سلم فرجبه پس باز ایستاد آن حضرت پس زود و زود شتر را و در روایتی دیگر آمده است که زود چوئی که در دست شریف بود
 فدعا له پس دعا کرد و آنحضرت آن شتر را به تندی و تیز روی نماز ال بین بری الابل قداما سیرس همیشه بود آن شتر که پیش پیش شتران
 سیر میکرد و فقال لی کیف تری بعیرک پس گفت آنحضرت مرا چگونه می بینی شتر خود را قلت بخیر قداما بته بر تنگ گفتم به نیک و خوبی می بینم

بتحقیق رسید اورا بکیت تو قال انقبیحیه بوقیه گفت آنحضرت آیاس سفروشی بست من اورا بوقیه بفتح واو و کس قاف و تشدید یا
 و اوقیه بضم نزه و سکون و او نیز میگوند چهل درم نعبه پس فرو ختم من از ان علی ان لی نقاز ظره الی المدینه برین شرط و قرار که باشد مرا سواکی
 وی تا مدینه نقاز بفتح فاختوان پشت و ازین حدیث معلوم میشود جواز اشترای ایشیه طریقه در و می نفعیت بائع باشد و شاید که این حدیث
 منسوخ باشد یا این شرط و صلب عقد نباشد بلکه با التماس جاری یا عنایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد بعد از عقد اگر چه خلافت
 ظاهر عبارتست و الله اعلم فلما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدینه غدوت علیه بالبعیر پس هر گاه که رسید آنحضرت بمدینه با و
 کردم بر آنحضرت بشتر معینی بر دم شتر را بنجاست تا بسیارم فاعطانی ثمنه پس او آنحضرت مرا بهای شتر را که بدان بها خرید بود
 علی و باز کرد و نید شتر را برین پس هم با و او در هم شتر انعام کرد متفق علیه ۲۶۰ و عن ابی حمیه بنضم حاد ففتح میسر الساعدی از بنی ساعدی است
 صحابی است که در میان جماعت اصحاب گفت که من دانارم و حافظم نماز میسر صلی الله علیه و آله و سلم پس بیان کرد از آنجا که در
 کتاب الصلوة که شست قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوة تبوک گفت ابو حمید بیرون آمدیم با آنحضرت بر آن
 غزوه تبوک فالتفتنا وادی القری پس آیم ما وادی القری را که موضعی است که میان می و میان مدینه سه روز راه است از جانب شام
 علی بن ابراهیم لامه آیم بر با آنچه که مزی فی را بود فی الصراح حدیقه مرغذاریا دخت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 آخر صوابه انداز و کند سیوه در خان او را که چه قدر است از همه البضیه سوره در ابلغنا امر از خص بنجار سحر و صاهمه انداز کردن میوه درخت
 و شست بر زمین فرخستنا پس انداز کردیم ما آن حدیقه را چیزی که در قیاس با آمد و فرخستنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عشره اوسق
 و انداز کرد و او را آنحضرت ده و سق بفتح واو و سکون ثمنین که شست صماع باشد یا شتر و قال گفت آنحضرت بان زن حصیها ضبط کرد
 رنگها در عدد او سن از او قیاسه وزن کنی آنرا حتی مرجع الیک انشاء الله تا آنکه باز برگردیم بالسوی تو ازین سفر اگر خواسته است خدا و
 در قدما تبوک و روان شد ما تا آنکه رسیدیم تبوک را که توجیه بودیم بان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تهبت علیکم اللیله ریح
 شدیدة پس گفت آنحضرت نزدیک است که بوز ویر شهاب باد می سخت تند فلما تقر فیها احدیس نالیت و بر پانماند در آن با و سق
 فرج کان ابو بکر فلیش خفا له پس سید که باشد مرا و شتری پس باید که سخت بنهد و پامی بد شتر را نهبت سح شدیدة پس بوزید با و
 سخت تند فقام رجل فحملته الی رحس با ایسا مردی پس برداشت او را با حتی القیة بحملی طمی تا انداخت او را بدو کوه طی که جاسک
 حاتم طائی در آن یار بود طی بفتحها و کسب بایشده در آخر غزوه ثم قبلنا حتی قدما وادی القری پس روی آوردیم یعنی بمدینه تا
 قدوم آوردیم وادی القری انسال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المرأة عن حدیقتها کم بلغ ثمرها پس رسید آنحضرت آن زن را از
 حدیقه و می که چند رسید سیوه آن فقالت عشره اوسق پس گفت آن زن رسید و سق چنانچه آنحضرت انداز کرده و فرموده بود
 متفق علیه ۲۶۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم ستفتنون مصرا گفت ابو ذر غفاری که گفت آنحضرت
 بدستی شامز و یک است که فتح کند مصر را و بی ارض لسی فیها القیر الا و ضرر لیس است که نماید بشود و روی قیر الا یعنی فکر قیر الا بر زبان
 باز بیان اهل مصر در معاملات بسیار میرود از جهت شدت ایشان در معامله و قلت مررت و عدم مسامحت پس منافی نباشد

۱۰

آنرا شاکست غیر ایشان از اهل بدو و حضور ذکر قیام و اینها معلوم میشود که بزبان اهل کرم باید که ذکر شی حقیق خیس جاری نگردد
 قال بعض الحكماء رحمهم الله من علم بحیر علی سانه الدانق و القیام و این را محلی دیگر نیز هست که نور فشتی ذکر کرده و آن در شرح ذکر
 کرده ایم و قیام مختلف است وزن آن در بلاد در یک معطیه ربع سدس و بیار یعنی یکجز و از بسیت چهار جز و دینار و در عراق نصف عشر
 یعنی یکجز و از بسیت جزو با وجود آن بصیت کرد آنحضرت بر عایت حقوق اهل مصر در آنچه متعلق در راجع ملاحظه نسبت آنحضرت
 است صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فاذا اتممتوا ما فاحسنوا الی اهلها پس وقتی که فتح کنید مصر را پس نیکی کنید بسوی اهل مصر بصفی و عفو
 و ستر فان لها ذمتی را که بدستی مصر را یعنی اهل آنرا ذمت است یعنی حرمت و امانت از جهت ابراهیم بن رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم زیرا که مادری ماری قطبیه از قوم ایشان است و رحا و مرآه از ارحم است بفتح را و کسر حا یعنی قرابت است از جانب
 با جرم اسمعیل علیه السلام زیرا که وی نیز از اهل ایشان بود و او قال یا کففت ذمتهم و صهر اکبر صا و سکون با خسر و اما و اهل بیت و
 شوی و مصابره و اما وی و خسری کردن و پیوستن با مادری و این نیز از جهت اسم ابراهیم بن رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از آن ذکر کرد آنحضرت از خنای ایشان که بر موضع خشت خصومت می درزند و جنگ می کنند و فرمود فاذا را تم علی بن حنفی
 فی موضع لبتیس چون بنید شما دو مرد را که سگاری کنند در جای یک خشت و لبتیس بفتح لام و کسر با فخرج منها پس بیرون آید
 ای ابا ذر از آن مصر تخصیص خطاب بانی در جهت کمال شفقت است و احتمال دارد که خطاب عام باشد و تحقیق واقع شده از
 جانب ایشان فتنه های دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال کففت ابو ذر فایت عبد الرحمن بن شریب بن حسنة
 بفتحات و احاه ربیع بن خنیسمان فی موضع لبتیس فخرجت منها کففت ابو ذر پس بدیدم این دو برادر را که خصومت میکردند در جای
 یک خشت پس بیرون آمدم از مصر و شریب بن حنفی بن حسنة بفتحات صحابی است از مهاجرة حبشه معدود در وجه قریش و
 عبد الرحمن ربیع بن شریب بن حنفی اند و عبد الرحمن اروایت است و روایت کرده اند از وی جماعه و ربیع نیز صحابی است و او هم
 ۲۸۰ و عن حذیفة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیثه بن الیمان که صاحب هر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود و او
 میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال کففت فی اصحابی و اصحاب من و فی روایتی قال و در روایتی کففت بی ا
 راست من اتنا عشر منافقا لا یخلون ائمة و از ده منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لایمجدون ریجها در آمدن بهشت چهار
 که نمی یابند بسوی بهشت را حتی بیج اهل فی سم انخراطا تا آنکه در آید شتر و سوراخ سوزن سم بفتح و ضم سوراخ و خطاط مخیط سوزن این
 سبالفة و تعلیق بحال است چنانکه در قرآن مجید نیز واقع شده است پوشیده همانکه اطلاق است بر منافقان میتوان کرد و بار آورده است
 دعوة اما اطلاق صحابی نموان کرد و مگر باعتبار ظاهر و تفسیر ایشان میان صحابه تلفظ کلمه شهادت و این وجه است اجابت نیز توان خواست
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و مقربان خود و احوال این فرقه مشهوره اطلاع داده بود تا از مکر و شر ایشان بر خیزد
 و در لبتیس عقبه در وقت رجوع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک که و خداع ایشان نسبت با آنحضرت بوجود آمده چنانکه در کتب
 مذکور است و طبیی نیز از شرح توشیحی نقل کرده است ثمانية منهم هم اهل بیت است کس از ایشان کفایت میکند و باک میکند و از ایشان ا